هرژه

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

تن‌تن در آمریکا

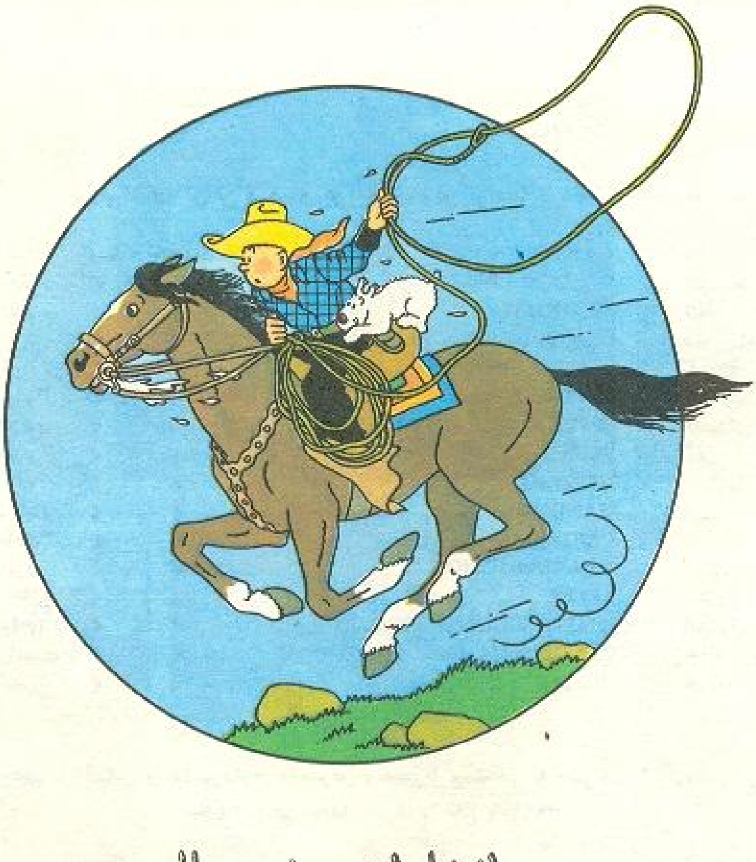


انتشارات یونیورسال

هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

تن تن در آمریکا



انتشارات یونیورسال

تن تن در آمریکا




مگه‌چه خبره؟... واسه‌چی مارو زندونی کردن؟ کرکره‌هام از فولادن!...
بد مصب ازبس محکمه گازم نمیتونم بگیرم!
آه! لعنت به‌این‌شانس!... پنچرکردم!...
شیکاگو ۱۰ مایل
وقتو نباید از دست داد، هرچه‌زودتر باید عوضش‌کنم!
خیلی خوب... بموقع به‌وعدگاه‌می‌رسیم...
سفر بخیز دوست‌عزیز! وقتی بفهمه‌درشو اره کردم و در رفتم، چه حالی می‌شه!
مسخره‌است!...آدم توکشور اتوموبیل باشه‌وناچار بشه ۱۰ کیلومتر راه رو پیاده‌گز کنه!..
شانس آوردیم میلو، اینم موتور پلیس...
ممکنه اتوموبیلی رو که حالا از کنارش رد شدید بگیرید وشوفرشو دستگیرکنید؟ اون میخواست منو بدزده!
؟
میلو محکم بشین، از هیچی نترس...
با این سرعت، فوری بهش‌می‌رسیم...

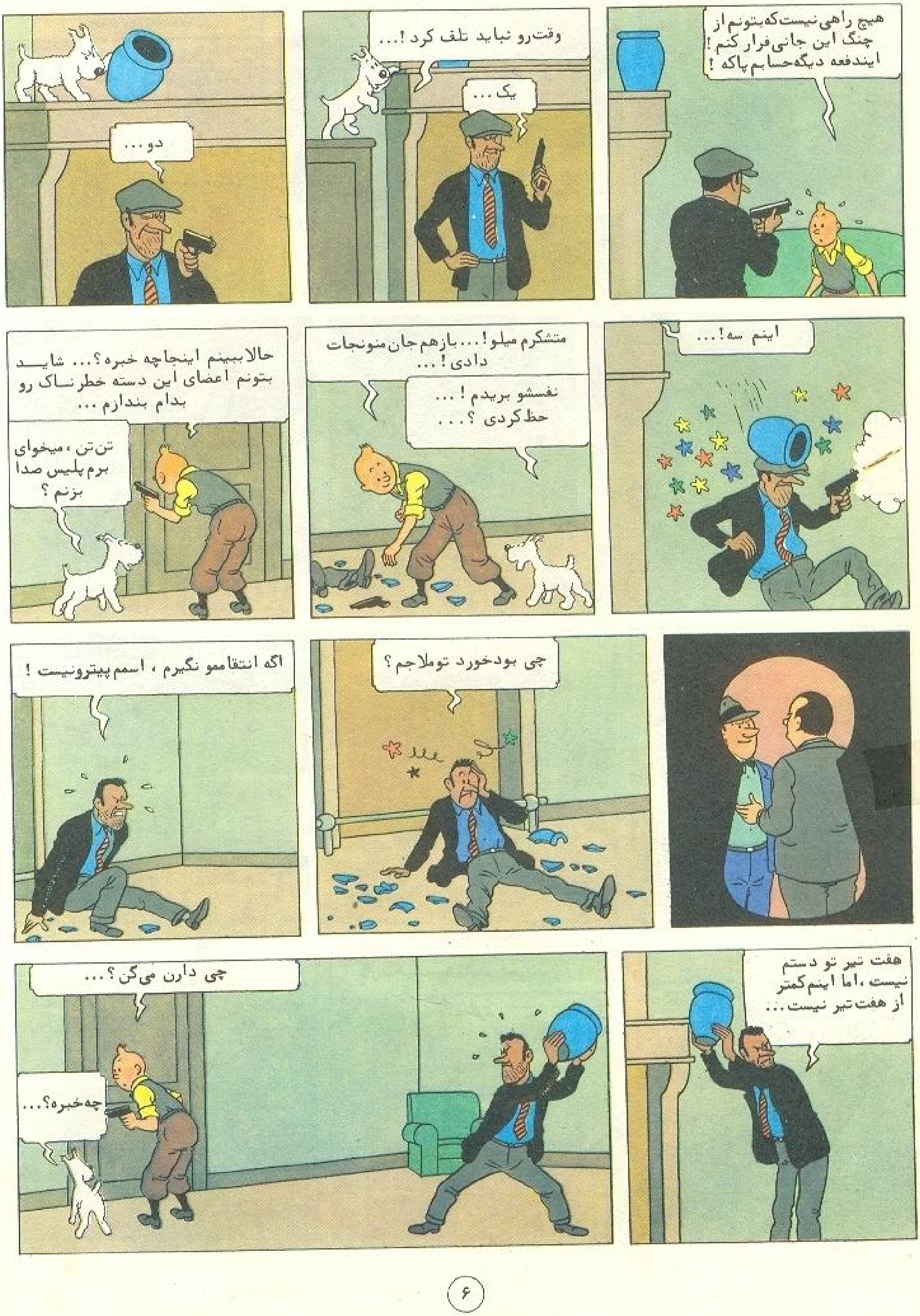


نوعی اسلحه که‌دراسترالیا معمول است و بومرانگ نام دارد.



عجله کن ! با ماشین تعقیبش کنیم !...
این هفت تیررو بگیر...
متشکرم...
داریم به شهر می رسیم ... سعی کن گمش نکنی..
کاشکه تام با ماشین مخصوصش اونجا باشه، اگه نه گیر می افتم !...
خوب ، حرکت کن !
یاالله ، بجنب !
پلیس ها داشتن اون تاکسی رو می بردن که به ماشین زد بهشون ...
چه تصادف وحشتناکی !
چه ضربه ای !..
دینگ دینگ دینگ
خدای من ، طفلکی ...
مثل اینکه هنوز خیلی جوونه ...
دینگ دینگ دینگ


چند روزبعد ...
بیمارستا
بالاخره به‌راه‌افتادیم . خدا راشکر، چون ممکن بود وضع از اینهم بدتربشه ...
هوا خوری هم خوب چیزیه !
چقدرشلوقه !...
بیچاره سگهای شیکاگویی ، که باید دائم ازاین خیابونها ردبشن
دنگ
بهتره احتیاط کنیم ...
خوب ؟...تو به‌ارباب خبرمی دی؟...
بهتره آروم باشی دوست عزیز: حسابی مواظبتم !... اینم ارباب ...
چه اتفاقی افتاده ؟...
بسیارخوب ! اینم اون خبرنگارمعروف ! پس این بچه به‌وجبی میخواست بامن در بیفته ؟ با من،رئیس دسته دزدای شیکاگو ؟...
کارت خوب بود . اینم اجرتت ...
متشکرم رئیس !
اینم سهم تو ، وحالا هرچه‌زودترکلکشوبکن ...
باشه ، رئیس !

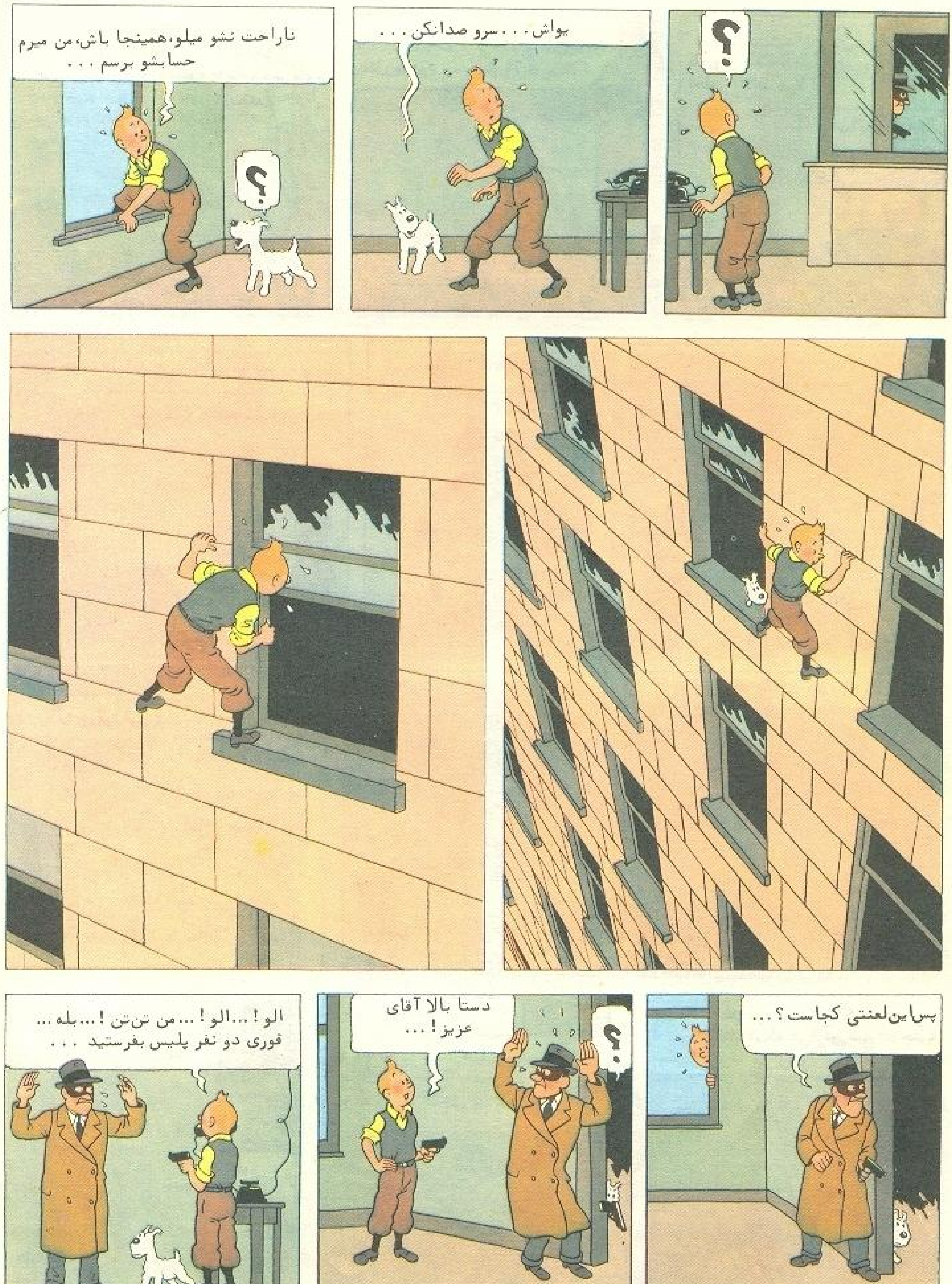

هیچ راهی نیست که بتونم از چنگ این جانی فرار کنم! ایندفعه دیگه حسابم پاکه!
وقت رو نباید تلف کرد!...
یک...
دو...
اینم سه!...
متشکرم میلو!... بازهم جان منو نجات دادی!...
نفسشو بریدم!... حظ کردی؟...
حالا ببینم اینجا چه خبره؟... شاید بتونم اعضای این دسته خطرناک رو بدام بندازم...
تن تن، میخوای برم پلیس صدا بزنم؟
چی بودخورد تو ملاجم؟
اگه انتقامو نگیرم، اسمم پیترونیست!
هفت تیر تو دستم نیست، اما اینم کمتر از هفت تیر نیست...
چی دارن می‌گن؟...
چه خبره؟...


?
لعنت برشیطون ، عجب پسره لعنتیبه ، یه‌نفری حساب ارباب وپیترو رو رسیده ! ...
خوب شد ، رفت ! ... تا برگرده باید دست و پای این دوتارو ببندم ! ...
آهان ! این یکی ! ...
خوب ، دست و پای‌هردوبسته است ! ... حالا نوبت سوّمیه ! ... صدای پاش میاد ...
پسره‌لعنتی ! آخه‌کجا قایم شده ؟ ...
تن‌تن ، مواظب‌باش که‌اومد ...
آهان ! اینهم سهم سومی ! .. حالابریم سراغ‌پلیس ...
چه بزن‌بزن شیرینـی ! ...
عجله‌کنیدآقای‌پاسبان ، من‌آل کاپون معروف و دو تا از رفقاشو دستگیر کردم !
?
الو ! ... زود بیا اینجا ! یه‌جوون دیووته رو که ادعا می‌کنه‌آل‌کاپون‌و دو تاازرفقاشو دستگیرکرده‌توقیف کردم ...
پلیس


پس این‌ماشین پلیس‌چی شده ؟ ... تا حالا باید رسیده باشه ...
چرا ،آخه چرا منو بیهوش کرد ؟ ...
پلیس
آقای پاسبان ، معنی اینکارشما چیه ؟ . . . بشما گفتم که آل‌کاپون و دوتا از . . .
باز هم ؟ !
وای ! یه‌پاسبان دیگه ! ... گیر افتادم ...
بگیرش تام ! بگیرش ! ...
فرار کرد ! ...
اوف ! چه‌شانسی آوردم ! بالاخره از دستشون دررفتم !
حالا میلورو ازکجاپیداکنم ؟ منکه‌آدرس اون خونه‌روندارم ...
وا ! انگارصدای‌میلوست !
هاف‌هاف ! هاف‌هاف !
آشامید
چطورخودتو رسوندی‌اینجا ؟ ...
جالبه ،خیلی‌جالبه !
آخیش ! دارم از تشنگی می‌میرم ! اول بذارگلومو تازه کنم ،بعد واست شرح میدم ...
آشامید



... بعد یه‌نفر دیگه‌اومد دست‌وپا شوئو وازکرد . من سعی‌کردم جلوشوبگیرم ، اما میدونی ، اونا چهارنفر بودن ومیلو یه‌نفر ! چون زورم به‌اونا نمی‌چربید، ناچارشدم فرارکنم . رد تروگرفتم وپیدات کردم ! ...
کارت‌عالی بود، واقعا" سگ شجاعی‌هستی !
بالاخره پس از چند روز تأخیر، به هتل موعود رسیدیم . . .
واه ! واه ! چه قصریه !
آه ! شما هستید آقای تن‌تن ! ... دیگه مأیوس شده بودیم . چندین روزه‌که اطاق شما حاضره .
بله ، میبایست زودتر می‌رسیدم ، اما گرفتاری پیش اومد.
آهان ! خودشه ! باید فوری به‌ارباب خبر بدم ...
طبقه سی‌و هفتمه ، آقا .
بسیار خوب !
اینم اطاقتون ، آقای تن‌تن .
متشکرم
عجب ؟ ... یه نامه دارم ؟ ...
آقای تن تن ، این آخرین اخطار برای شماست ! ... فردا ساعت ۵۵ر۱۱ قطاری به نیویورک میرود و از آنجا یک کشتی به مقصد اروپا حرکت میکند .. چنانچه تا فردا ظهر شیکاگو را ترک نکرده باشید بهتر است با زندگی خود وداع کنید ...
آقای آل‌کاپون ، ما ازاون بیدها نیستیم که از این بادها بترسیم !
بله . ببین چه‌بسر اخطارت می‌آریم . . .
روز بعد ساعت ۱۱/۵۵ ...
درینگ
درینگ
الو؟ ... الو؟ ... الو؟ ... الو؟ ...
از ما چی میخوان تن‌تن ؟
الو ... الو؟؟ ...
خوب شد . خیلی خوب شد ! ... این تلفن باعث شد که متوجه داخل شدنم نشه !
عجیبه ... قطع کردن ... بی‌شک اشتباهی بود . . . اما مثل اینکه‌یکی‌اونورسیم به چیزی زمزمه می‌کرد . . .


؟
یواش . . . سرو صدانکن . . .
ناراحت نشو میلو، همینجا باش، من میرم حسابشو برسم . . .
؟
پس این لعنتی کجاست ؟ . . .
؟
دستا بالا آقای عزیز ! . . .
الو ! . . . الو ! . . . من تن‌تن ! . . . بله . . . فوری دو نفر پلیس بفرستید . . .


بفـــرمائید !...
باید به‌شما تبریک بگم آقای تن‌تن، شما یک جانی خطرناکی رو دستگیر کردین. ممکنه برای ادای توضیحات تا پاسگاه همراه من بیائید؟...
با کمال میل !
از اینطرف، آقای تن‌تن؟ رئیس منتظر شماست...
اوضاع خیلی مشکوک به‌نظر می‌رسه... خوشبختانه اسلحه‌ام رو همرام آوردم!...
خواهش می‌کنم بفرمائید...
پلیس
پلیس
س. ـ سندیکای
گ. ـ گانگسترهای
ش. ـ شیکاگو
س.گ.ش


حالتون چطوره آقای تن تن ؟ . . . خیلی اززیارت شماخوشوقتم . خواهش می کنم بنشینید ! . . . سیگار برگ می کشید ؟ . . . نه ؟ . . . خوب ، بهتره به اصل مطلب بپردازیم .
من رئیس سازمان دشمنان آل کاپون هستم . ماهی ۲۰۰۰ دلار بشما حقوق می دم بمن کمک کنید تا علیه او مبارزه کنم . تازه اگه بتونید کاپون رو بکشید ۲۰۰۰۰ دلار جایزه بهتون تعلق می گیره . قبول دارید ؟ قرار داد رو امضاش کنید . . .
؟
دستا بالا ، ناکس ! . . . این کاغذم مال خودت ! . . . بدون ، که اومدم شیکاگو تا با گانگسترا مبارزه کنم ، نه اینکه خودمم یکی از اونا بشم !
اولین کارم دستگیری تواست . . .
راستی ؟ . . . مطمئنی ؟ . . .
این دگمه کوچلو که زیر پای منه ، معرکه میکنه !
عجب کلکی سوارکردن ! . . . بدجوری گیرافتادم ! . . . وای ! وای ! چه دودی ؟ . . . چه بویی داره . . . یعنی این . . .
بله ، گاز سمیه ! میخوان منو مسموم کنن ! دستمالم ! . . .
هیچ کاری نمیشه کرد ! . . . بیفایده است . . . دارم خفه می شم . . . سینه ام داره می سوزه . . .
اینهاش ، بیل ! . . . گاز O.X2Z. کارشو عالی انجام داده !
حالا بطرف دریاچه میشیگان ! . . . عجله کن ! . . .
هیچکی نیست . . . خوبه . عجله کن بیل . . .


یاالله . . . یک . . . دو . . .
اینم سه !
ترتیبش‌داده شد. بزن بچاک.
BAR
افتضاح کردین!...زود برگردین همونجایی که بودین! گاز اشتباهی بود... به‌جای O.X2Z گاز خواب‌آور بهش دادین !... تماس با آب حالشو جامیاره . برین اونو از بین ببرین!...
اگه پیداش کردی ، امانش نده!...
خاطرت جمع باشه رئیس!...
دستا بالا!...
؟
؟

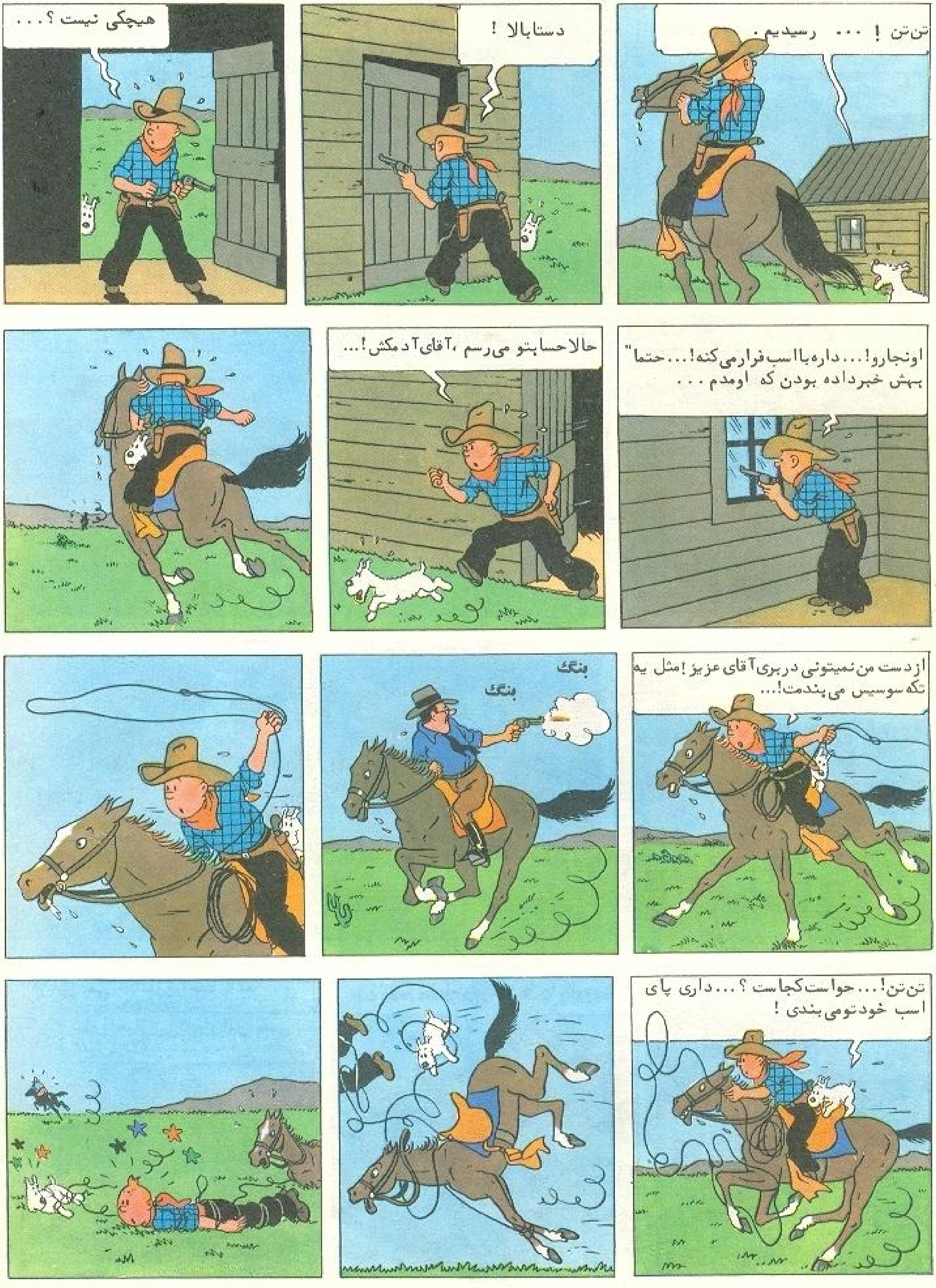

هفت تیراتونو بذارین زمین !...
تکون بخورین مغزتونو آبکش می‌کنم !...
متشکرم ...لطف کردین... آخه من اسلحه نداشتم !
؟
؟
منو ببخش !... من زن و بچه دارم! ...
ناراحت نباشین ! دارم پلیس خبر می‌کنم!...
اینجا چه خبره ؟..
سرکار ، ممکنه این دو نفررو تحویل بگیرید . اینها جانی‌های خطرناکی هستند! ...
روز بعد ...
روزنامه شیکاگو... دو گانگستر توسط خبرنگار جوانی دستگیر شدند!... عکس و تفصیلات!... شرح کامل ماجرا!... روزنامه شیکاگو!...
می بینی ؟... خودشه ، اونجا ، تو اون مبل!... به سگ هم پهلوشه . خوب نشونه بگیر و با مسلسل سوراخ سوراخش کن . یه جای سالم تو بدنش باقی نذار...
تق تق تق تق تق
خوشگل حسابشو رسیدی !
من؟ هرگز تیرم خطا نمیره ...
چقدر باید بهت بدم ؟
همون قیمت همیشگی : هزار دلار.
امیدوارم از کارم راضی باشی . معذرت می‌خوام که اینقدر زود میرم ، آخه امروز صبح سه تا کار دیگه هم دارم ... خداحافظ !
خدا همرات !


خوب میلو، نظرت چیه؟ دیدی حق داشتم به پنجره مشکوک باشم؟... ببین مانکن‌ها به چه روزی افتادن؟...
حق با تو بود تن‌تن!... اما... چطوری بگم... نمیشه همین مانکن‌ها به جای ما دنبال گانگسترها برن؟...
حالا که این لعنتی‌ها خیال می کنن از شر من خلاص شدن، باید یه خدمتی بهشون بکنم که کیف کنن...
راستی؟... بازم با مانکن‌ها؟...
روز بعد...
راستی باب، شنیدم یکی از کامیونای دسته کوکونات امروز عصر چند بشکه ویسکی حمل میکنن، بشکه‌ها رو تو مخزن های بنزین قایم کردن. نظرت چیه؟
خیلی ساده است. کامیونو تصرف می کنیم...
خیال می کنم همین حوالی منتظر مون باشن...
دیدی حق با من بود؟...
خوب دیگه، پیاده شین!... تندتر!... اولین کسی که تکون بخوره...
دستا بالا!...
دستا بالا!...
دستا بالا!...



تبریک میگم آقای تن‌تن!... ازصمیم قلب تبریک میگم!... بکمک شما تونستیم یه دام حسابی پهن‌کنیم، من...
ایوای! دیدی چی شد؟...
بَنگ بَنگ بَنگ
خداحافظ!...
... دیدی چطوراز توچنگم دررفت؟... رئیس دسته شون هم بود، همون بابی سمایلز !
ناراحت نباش، بالاخره دست این بابی سمایلز رو میذارم تو دستت!
روز بعد...
دو تلگراف به دستم رسیده و هردوخبر دادن که این راهزن تو رِداسکین سیتی است، به شهر کوچک سرخ پوستا... بزن بریم به رِداسکین سیتی!
اما... آخه... تن‌تن... مگه خیال داری بری پیش سرخ پوستا؟...
دو روز تو قطار بودیم تا برسیم اینجا!.. بهرحال، مهم اینه که حالا رسیدیم.
رد اسکین سیتی
می‌بینی میلو؟... یه سرخ‌پوست واقعی.
میلو، بگمانم لباس ما اینجا خیلی مسخره بنظر میاد...
همین جا باش، تابرم یه دست لباس بخرم...
آره جون خودتون... خیال کردین!... میلو، خودشو قاطی سگای سرخ پوست نمیکنه!...
بله، این آخرین مده. کمربند مخصوص فشنگ طرف راست خم میشه، زمستان گذشته به چپ خم میشد...
باشه. خیلی خوبه!


رئیس اگه بفهمه حسابی کلافه می شه! . . .
رئیس! . . . رئیس! . . .
رئیس . . . مواظب باش! تن تن وارد شده! مطمئنم که دنبال شما می گرده! . . .
ناکس!
در همین هنگام . . .
یه اسب دارم که حتما "بدردتون می خوره! . . .
حتما" خیلی هم قشنگه!
اینهاش! . . . این یکی خیلی آرومه. اسمش پاتریسه . . .
سلام، پاتریس!
بله! . . . ازاون اسب خوشم میاد، اما . . . آخه . . . چطوری بگم . . . اسب دیگه ای ندارین که . . . رنگش بازتر باشه؟ ازرنگ این یکی خوشم نیومد . . . اسب دیگه می خوام که ازاین یکی خوش اخلاق تر باشه . . .
از این یکی خیالتون راحت باشه . . .
بله، خیال می کنم از اون یکی خوش اخلاق تره! . . .
بزن بریم میلو! منو برسون به جایگاه دزدا!


تن‌تن ! ... رسیدیم .
دستابالا !
هیچکی نیست ؟ . . .
اونجارو! . . . داره بااسب فرارمی کنه! . . . حتما" بهش خبرداده بودن که اومدم . . .
حالاحسابتو می رسم ،آقای آدمکش ! . . .
از دست من نمیتونی دربری آقای عزیز !مثل یه تکه سوسیس می بندمت! . . .
بنگ
بنگ
تن‌تن! . . . حواست کجاست ؟ . . . داری پای اسب خودتو می بندی !


بله، پسرک! حالا خیلی مونده تا یاد بگیری چطوری کمند بندازی ... تا بتونه دست وپاشو بازکنه، من حسابی دورشدم! ...
ای‌داد بیداد! سرخ‌پوستا! ... حالا چطوری ازدست اینا خلاص بشیم؟ ...
سلام ای سرورتیرومند! ... آرامش برتوباد.
سلام ای‌رنگ‌پریده! برای چه به شکارگاه ما آمدی؟
ای‌رئیس‌بزرگ، اومدم به‌شما خبربدم که یه پسره سفیدپوستی داره میاد به طرف شما. قلبش‌پرازکینه است‌وزبانش‌هم بخوبی قابل درک‌نیست. مواظبش‌باش، چون خیال‌داره شکارگاه شما راتصاحب‌کنه. بهرحال‌من بشما گفتم! ...
ای جنگجویان شجاع، جوانی رنگ‌پریده بسوی ما می‌آیدومی‌خواهد بانیرنگ شکارگاه مارا تصاحب کند! مانیتو، خدای بزرگ قلب ما را پر ازکینه وبازوان ما رانیرومندگرداند! تبر جنگ‌را از زیرخاک بیرون‌بیاوریم و منتظراین‌رنگ پریده جوان باشیم! ...
واما، با این رنگ پریده چشم صدفی گرد، که مارامتوجه خطرکرد، مهربان باشید. او خوش آمده است و مانیتو، خدای بزرگ‌او را در پناه خود بگیرد!
حالا تبر جنگ را بیرون بیاوریم.
نطق رئیس عالی بود.
لعنت برشیطون! ... اصلا" یادم نمیاد بعداز صلح اخیر، تبرجنگ‌رو کجا خاک کردم! ...
به! ...


بله میلو، واسه باز کردن طنابا کلی وقت از دست دادیم ، دیگه داره شب میشه ، باید یه جایی اطراق کنیم. فردا به تعقیب ادامه می دیم !...
همینجا بمونیم . . .
فردا صبح با طلوع آفتاب حرکت می کنیم. نباید بذاریم این جانی از چنگ ما فرار کنه ! . . .
عجب شانسی داشتم !... هرطور شده باید این تبر لعنتی رو پیدا کنم ، اگه نه تن تن فردا می رسه اینجا و من دوباره باید فرار کنم . . .
روز شد . بزن بریم میلو !...
به این زودی
خوب چی شد ؟
هیچی !... هنوز نتونستیم تبر جنگ رو پیدا کنیم !...
پس چکار باید کرد ؟
هیچی !... ساده است : بدون تبر جنگ نمیتونیم با رنگ پریده جوان جنگ کنیم .
لعنتی ها ! خدا خفتتون کنه !... حالا که نمیخوان بجنگن، باید زد بچاک .
تبر !
؟
تبر پیدا شد !... مانیتو، خدای بزرگ ، با جنگ موافقه !
چه سقوط سعادت باری بود !
مانیتوی بزرگ ! خدای بزرگ ! جنگجویانت را پیروز گردان !
به پیش !... بسوی اسبها !... مرگ بر رنگ پریده !...



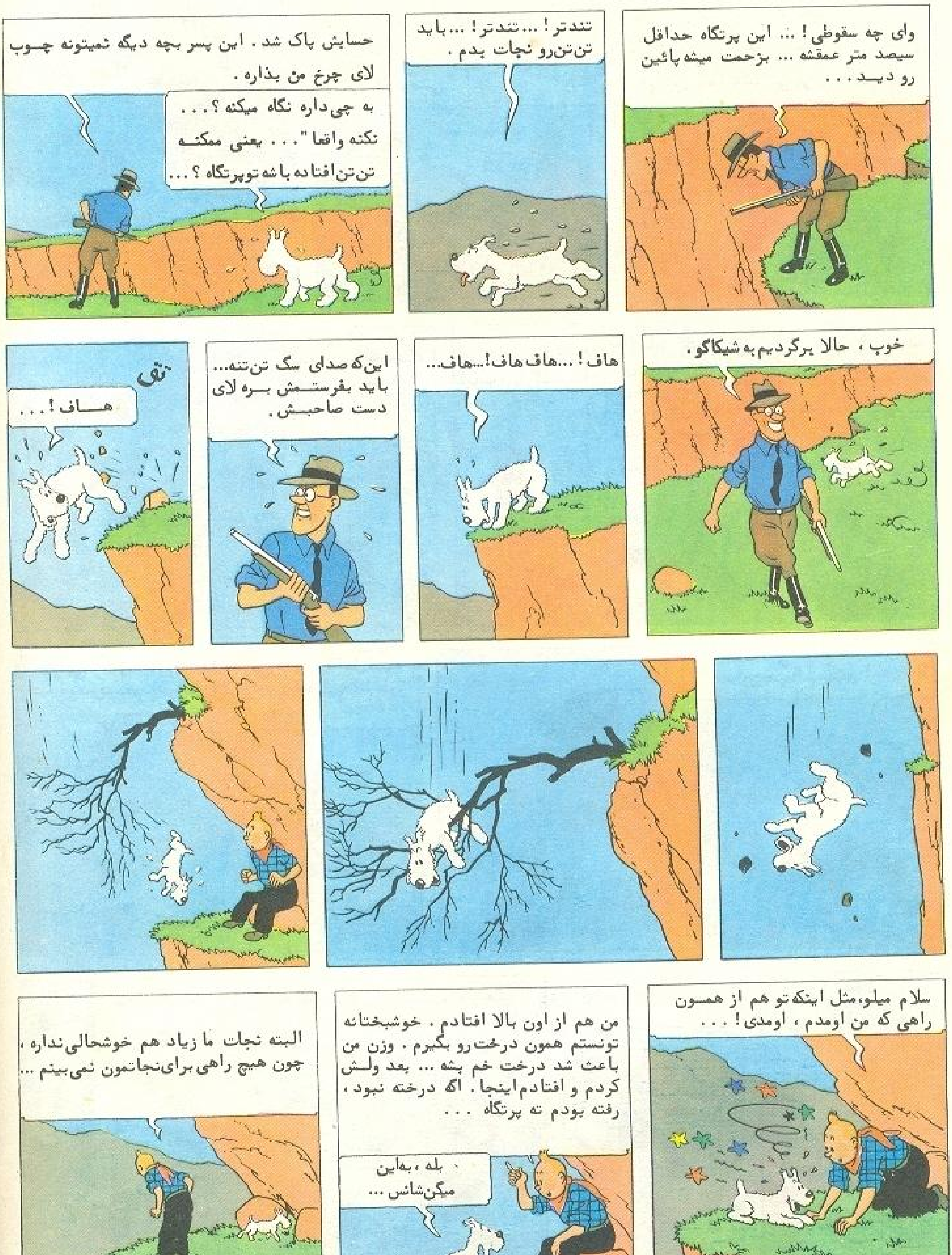
عجب؟ سرخ پوستا اینجا چکار می‌کنن؟... میدونی، میلو، اگه نمیدونستم که‌سرخ پوستا این روزها صلح‌طلب شدن، بند دلم پاره می‌شد!...
من میترسم، تن‌تن!...
چی شده؟... چیه؟... اینطوری به یه خارجی خوش آمد می‌گین؟
بالاخره این وحشی‌ها رفتن! خیلی ترسیدم...
میلو، باید خجالت بکشی! تن‌تن رو تنها گذاشتی.
واقعا" رسم عجیبیه!
رنگ پریده مثل پیرزن ترسو نیست: آرام‌ولبخند میزنه.
یه دقیقه دیگه معلوم میشه!
تو سگ ترسوئی هستی میلو!... ممکنه الان تن‌تن در خطر مرگ باشه...
ای رنگ پریده، تو با قلبی پر از کینه‌وکلک، همچون گرگهای بدجنسِ‌جلگه‌ها، بسوی ما آمدی. اماحالا به ستون‌ِشکنجه بسته‌شده‌ای. شکنجه‌ها ی طولانی در انتظار توست.
این دری وری‌ها چیه؟
و اکنون جنگجویان جوان من هنرخود را به این‌رنگ پریده نشان خواهند داد. بگذاریدقبل از رفتن به دوزخ، مدتی دراز رنج ببرد!
چی؟... دیوونه‌شده!
نطق رئیس عالی بود.



دنگ
دیگه شوخی کافیه ! ولم کنید ، بذارید برم !
رنگ پریده بما دستور میده!به مانیتو ، خدای بزرگ سوگند! ما که غلامهایش نیستیم . رنگ پریده باید بمیرد ! دستور میدهم !
شیره درخت
فکری به خاطرم رسید !
تق
چی ؟... تیرکمون ؟ . . .
نقشه ام گرفت !
اگه بازهم چیزی با این تیرکمون بطرف من پرتاب بکنی ، سرت را میبرم !
چه بچه گستاخی!چطور جرئت کرده به رئیس ما ، "راسوی چشم نافذ" سنگ بندازه ! بدجنس !
وپیش ازسه ماه ، نمیخوام شکلتو ببینم ، بدجنس !
این بچه دیگه نباید، با تیرکمون بازی کنه ...
تق
به یوآکوندا قسم !... توهم جرئت میکنی به "راسوی چشم نافذ" بی احترامی کنی !
من ؟ . . .
آره ! . . . تو ! . . .
رئیس برادر منو زده ؟ مگه ندیدی "گاو وحشی "هیچ گناهی نداشته ؟



دنگ
برادر "گاو وحشی" جرئت کرده "راسوی چشم نافذ" رابزند! مرگ بر "گاوچشم"، برادر "گاو وحشی" !
مرگ به بی غیرتهایی که "گاوچشم" رامی‌زنند، برای اینکه ازبرادرش دفاع کرده . برادرش را "راسوی چشم نافذ" بی‌خودی زده بود !
عالی شد... معرکه شد... حالاکه همدیگه رومیزنن ، وقتشه که دست وپا مووازکنم...
خوب ، دستم بازشد، باید پامم وازکنم!... و بزنم بچاک . . .
حالا باید دیدچه کسی این سرخ پوستاروعلیه من تحریک کرده ... نکنه کارهمون دزدی باشه که دنبالش هستم ؟
سروصداهاخوابیده. حتما" شکنجه تموم شده . بایدبرم یه نگاهی بندازم ...
چی ؟ ... اونجارو! ... داره درمی‌ره ! ... همه اهل قبیله روهم درب وداغون کرده ! ... عجب حقه بازیه ! ... باور کردنی نیست ! . . .
بدشانسی شروع شد ! . . . دارن دنبالم میکنن !
تق
بنگ
!
صدای گلوله!... نکنه بلائی سر تن‌تن آورده باشن !
نه ، کار سرخ پوستا نیست ! کار همون آدمکشه . . . خودم میدونستم ! حالا میفهمم سرخ پوستا چرا با من بد بودن...
وای!... بازداره تیرمیندازه!
تق
؟



وای چه سقوطی ! ... این پرتگاه حداقل سیصد متر عمقشه ... بزحمت میشه پائین رو دیـد . . .
تندتر ! ... تندتر ! ... باید تن‌تن‌رو نجات بدم .
حسابش پاک شد . این پسر بچه دیگه نمیتونه چـوب لای چرخ من بذاره .
به چی‌داره نگاه میکنه ؟ . . . نکنه واقعا " . . . یعنی ممکنـه تن‌تن‌افتاده باشه توپرتگاه ؟ . . .
خوب ، حالا برگردیم به شیکاگو .
هاف ! ...هاف هاف!...هاف...
این‌که صدای سگ تن‌تنه... باید بفرستمش بـره لای دست صاحبش .
تق
هـــاف ! . . .
سلام میلو، مثل اینکه‌تو هم از همـون راهی که من اومدم ، اومدی ! . . .
من هم از اون بالا افتادم . خوشبختانه تونستم همون درخت‌رو بگیرم . وزن من باعث شد درخت خم بشه ... بعد ولـش کردم و افتادم‌اینجا . اگه درخته نبود ، رفته بودم ته پرتگاه . . .
بله ، به‌این میگن‌شانس ...
البته نجات ما زیاد هم خوشحالی‌نداره ، چون هیچ راهی برای‌نجاتمون نمی‌بینم ...


میلو، اونجا دنبال چی میگردی؟ چیزی پیدا کردی؟...
خیلی عجیبه!... مثل یه غاره!... چطوره امتحان کنیم به‌بینیم به کجا می‌ره؟...
رفتیم!...
کجاداریم می‌ریم؟
مواظب باش میلو!... بی‌احتیاطی نکنی!...
همش‌سربالائیه...
بالاخره به کجا می‌رسیم؟
یه غار بزرگیه ... رودیوارش هم پُر نقاشی سرخ پوستاست...
احتمالاً سرخ‌پوستا موقع حمله دشمناشون‌اینجا جمع میشدن...
راه دیگرش از اینجاست...
باز سربالا میره!... بالاخره به کجا می‌رسه؟...
آهان‌حالا سرپائینی‌شده...
و حالا باز سربالائیه...
بالاخره ازشر این خبرنگار کوچیک لعنتی خلاص‌شدم. حالا قبل ازاینکه راه بیفتیم، باید شکمی از عزا در بیارم. یادت بخیر آقای تن‌تن!...
خیلی عجیبه!... حتما زمین لرزه شده!... زمین زیر من تکون میخوره...
؟
خدای من! چقدر سنگینه!...


!؟
!
بدادم برسید! شبح تن‌تن ظاهر شده! . . .
چه تصادف بامزه‌ای! . . . تستاس انگار از دیدن من زیاد خوشحال نشد!
این دزد، با لطف خاصی که بمن داشت، واسم تهیه نهار هم دیده . . . خیلی از لطفش ممنونم، چون از گرسنگی داشتم غش میکردم . . .
مخلص هم همچنین! . . .
رئیس! . . . رئیس! . . . یه شبح دیدم! . . . شبح همون رنگ پریده وریریده! . . . اون مرده بود، من اطمینان دارم! . . . اونو با تیر زدم افتاد تو پرتگاه . . . حالا از زیرزمین اومده بیرون! . . .
چی؟ . . . از زیرزمین اومده بیرون؟ . . . پس راز غار مارو کشف کرده! . . . ای رنگ پریده، مارو راهنمائی کن. ایندفعه دیگه حساب این روباه موذی‌رو می‌رسیم!
تا اونجا دو کیلومتر راهه . . .
به مانیتو قسم! سر بریده‌اش زینت کلبه من میشه! . . .
این رنگ پریده چشم صدفی گرد، مثل یه زن ترسوست! . . .
هوووت
؟
باز از چنگمون در رفت، لعنتی!
خوب، معطل چی هستین؟ چرا تعقیبش نمیکنین؟
به پیش! جنگجویان شجاع دنبال من بیایند!
تندتر! . . . تندتر! . . . یاالله، بجنبین! . . . مثل اینکه میترسین دنبال رئیستون برین . . .

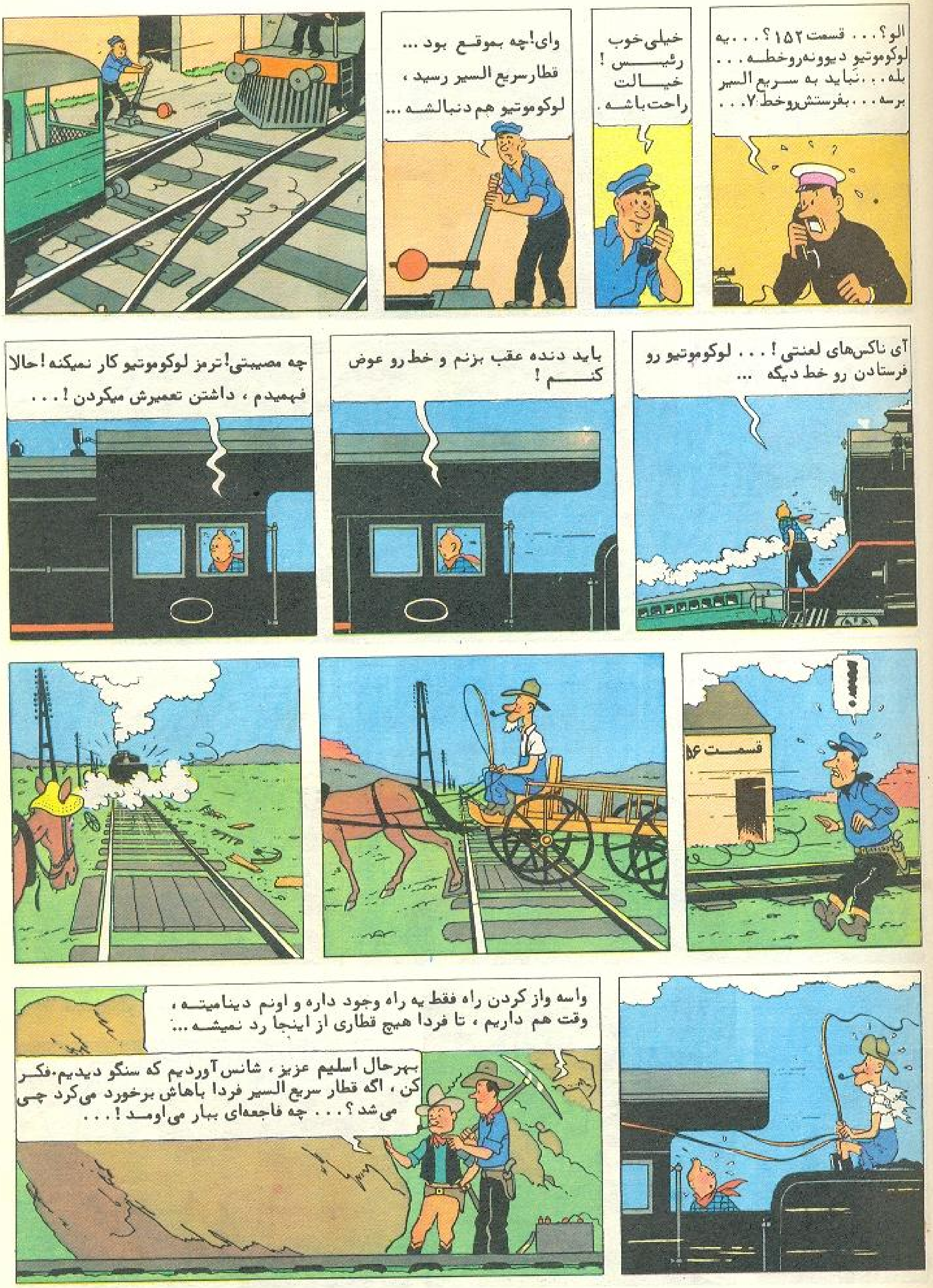


بشتراز یه‌ربعه‌که‌لعنتی‌ها رفتن‌اون‌تو معلوم‌نیست چه‌غلطی دارن‌می‌کنن . . .
آهان ! بالاخره سروکله‌یکی پیدا شد ! ... چه خبره؟ . . .
خداوند جنگ ، واکونـدای بزرگ ، ما را پیروزکرده! رنگ پریده شکست خورده .
رئیس اونو شکست داده ،
حالا میاریمش بیرون ! ...
پس اوضاع خوبه ؟ ...
"راسوی‌چشم‌نافذ یه‌دفعه‌دیگه ضرب‌شست‌خودشو نشون‌داده بعد از یه جنگ سخت‌توتاریکی و بکمک واکونـدای بـزرگ، بالاخره تونستم رنگ پریده‌رو شکست بدم . جنگجویان‌اونو از تـو سوراخی بیارن‌بیرون !
بفرما ! ... دیگه‌هرگزنمیتونه‌واسه‌ما مزاحمتی‌ایجادکنه !
به مانیتو قسم! اینکه رنگ پریده نیست !
بر شیطان لعنت! اشتباه کردم ! ... این رفیق خودمه ! . . .
فکری‌بخاطرم رسید ! ... رنگ‌پریده رو همونجا بذاریم بمونه : خودش ازگرسنگی تلف میشه . . .
هر جورکه تو بخوای ، فقط کاری کـن که دیـگه پیداش نشـه . حوصله‌ام از دستش سررفته ! ...
از اینطرف یه‌سنگ بزرگ ، از اونطرف هم پرتگاه! چکار می‌تونه‌بکنه ؟ ... دیگه‌کارش ساخته‌است . .
میلوجان‌هیچ‌نترس ، ما اینجا کپک می‌زنیم . اوناخیال‌کردن که‌ما زندانی شدیم ، اما فرارمی‌کنیم . می بینی ، باروت سنگ‌ها روخالی می‌کنم وهمشو خوب جمع میکنم . خب ، اینم از این ... حالا سنگشونو منفجر میکنم .
خیال میکنی نقشمات عملیه؟ ...
یه دقیقه صبر کن ، میلو ، تاکارشو تمـوم کنـم . . .
یهو مارو منفجر نکنی !
خوب ! ... مواظب باش ! ... حالا صدای‌یه‌انفجارخوشگلی‌می‌شنوی ! .. و سنگ‌اونا مثل چوب پنبه‌بطری شامپانـی می‌پره به آسمون و بعدش ما خلاص می شیم ! ...


؟
فش ش ش
بدشانسی‌رو دیدی؟ ... باروت به اندازه کافی نبود! ... حالا چکار کنم؟ دیگه فشنگ هم ندارم! ...
میلو جان، شجاع‌باش! ... باید حتماً از اینجا بیرون‌بریم. یاالله‌دست بکارشیم! سعی کنیم یه سوراخ دیگه بکنیم! ...
مخالفتی ندارم ... اما اگه خیال‌می‌کنی به‌این زودی‌ها‌بتونیم ...
خوبه! ... خیلی‌خوبه! ... البته کند پیش میره، اماخوبه ... بالاخره کار خودمونو می‌کنیم، حالاخواهی‌دید، میلو ... به خورده، دیگه ... عجب؟ زمین مرطوب شد! ...
آره! ... چه بوی‌بدی هم داره ...


دهه!... نفته!... چقدر بامزه است! چه‌ثروتی داره هدر می‌ره!
منو بگو که همیشه خیال میکردم نفت تو بشکه است...
سلام رفیق!... اینم قرارداد، امضاش‌کن! ۵۰۰۰ دلار واسه چاه نفتت بهت میدم!...
ش... شما چطور فهمیدین اینجا چاه نفت هست؟... تازه‌ده دقیقه است که نفت فوران کرده...
ما بو می‌کشیم رفیق!... و هرگز اشتباه نمیکنیم!
به حرف این حیوان گوش‌نده!... اینو امضاء کن!... ۱۰/۰۰۰ دلار واسه این چاه نفت!...
امضاش نکن رفیق! من ۲۵/۰۰۰ دلار میدم!...
۵۰/۰۰۰!...
۱۰۰/۰۰۰!...
خیلی متاءسفم آقایون، اما این چاه نفت مال من نیست. مال اون‌سرخ‌پوستایی است که اینجا زندگی می‌کنن.
نمیتونستی اینو زودتربگی؟...
بیا جغد پیر، این ۲۵ دلار رو بگیر!... نیمساعت وقت داری اسباباتو جمع کنی و از اینجا بری!...
رنگ پریده عقلشو از دست داده؟...
یکساعت بعد...
دو ساعت بعد...
سه ساعت بعد...
شرکت انحصاری نفت
صبح روز بعد...
این آدم گیج‌کیه؟
آهای، ببینم، مگه نمیدونی که با لباس سرخ‌پوستا نمیشه تو شهر اومد؟... از اون گذشته، چرا مواظب اتوموبیل‌ها نیستی؟... حتماً خیال کردی تو غرب وحشی هستی، بله؟...


به این میگن بدشانسی !... این گرفتاری‌ها باعث شد که آقا دزده بزنه بچاک. حالا چطور دوباره پیداش کنم ؟...
چیک چیک چیک
عین گاوا شدیم ... ایستادیم رد شدن قطار رو تماشا میکنیم ...
وای !... حتما" منو شناخته !...
اوتهاش خودشه !...
آقای رئیس ایستگاه ، قطار بعدی کی میره ؟
قطار بعدی ؟... فردا همین ساعت !...
عجب داستانیه !... نسناس باز از دستم در رفت !... مگه اینکه ...
آهای !...اونجارو !... نگاه کن !...
خدای‌من!لوکوموتیوتنهایی به حرکت در اومده !...
خداحافظ !... واستون کارت پستال می‌فرستیم !...
بایدببخشین ،لوکوموتیو رو ازتون قرض کردم ...
آفرین!موفق شدیم !... دود قطار رو می‌بینم !...

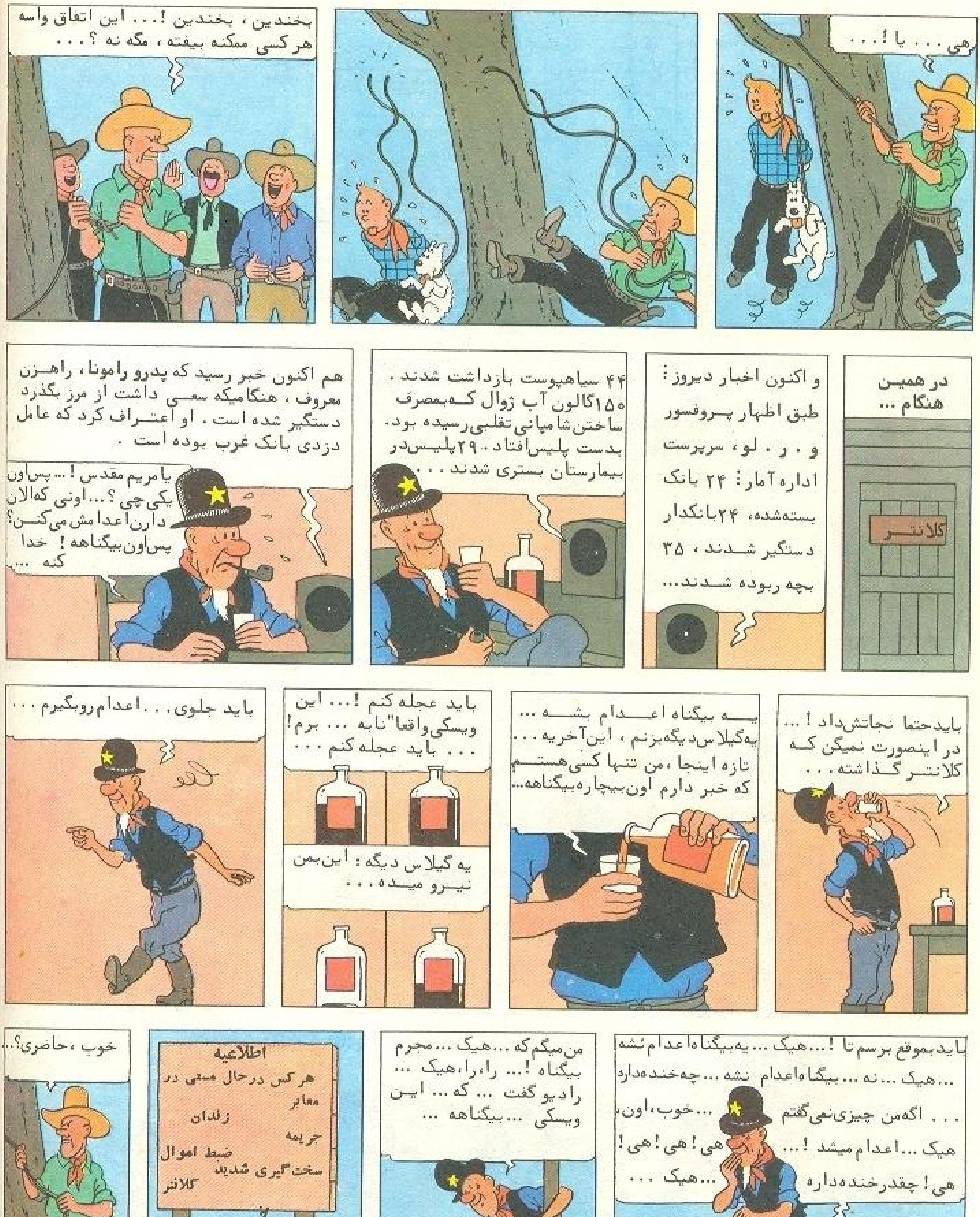

الو؟ . . قسمت ۱۵۲ ؟ . . . به لوکوموتیو دیوونه‌روخطه . . . بله . . . نباید به سریع السیر برسه . . . بفرستش‌روخط ۷ . . .
خیلی خوب رئیس ! خیالت راحت باشه .
وای! چه بموقع بود ... قطارسریع السیر رسید ، لوکوموتیو هم دنبالشه ...
آی ناکس‌های لعنتی ! . . . لوکوموتیو رو فرستادن رو خط دیگه ...
باید دنده عقب بزنم و خط رو عوض کنم !
چه مصیبتی! ترمز لوکوموتیو کار نمیکنه ! حالا فهمیدم ، داشتن تعمیرش میکردن ! . . .
قسمت ۱۵۶
واسه واز کردن راه فقط یه راه وجود داره و اونم دینامیته ، وقت هم داریم ، تا فردا هیچ قطاری از اینجا رد نمیشه ...
بهرحال اسلیم عزیز ، شانس‌آوردیم که سنگو دیدیم. فکر کن ، اگه قطار سریع السیر فردا باهاش برخورد می‌کرد چی می‌شد؟ . . . چه فاجعه‌ای ببار می‌اومد ! . . .


اسلیم ! . . . به لوکوموتیو ! . . . عجله‌کن، دینامیتو بزن ، اگه نه الان لوکوموتیو په این سنگ می‌خوره . . .
وای! حساب ماپاکه ! ... چه‌سنگ‌بزرگی‌روخط‌افتاده !
ش ش ش ش
بوم
واقعا" شانسی بود ! . . . دینامیت درست بموقع منفجر شد! دو ثانیه دیرتر ، دیگه چیزی از لوکوموتیو باقی نمی‌موند ! . . .
ای‌خدا ، بیل اسباباو وسائل‌کاروبقیه دینامیت‌ها ! ... روی خطه ! . . . پونصد متراونورتره! . . .
دیدی‌میلو کوچولو اینو میگن شانس ! ...
دینامیت
بوم


وحشتناکه !... وحشتناکه !...
چه فاجعه‌ای !... چه مصیبتی !... سرنشیناش حتماً ریز ریز شدن !...
ببین بیل !... تنها چیزی که ازشون پیدا کردم همینه ! ... وحشتناکه !...
مصیبت باره !...
افتضاح شده !...
؟
؟
سلام !
سگ منو ندیدین ؟
سگ شما ؟ من سگی ندیدم پسر جان. هیچی پیدا نکردیم.
ببخشین قربان. ممکنه بفرمائید ارابه من کجاست ؟...
باید همه جارو خوب بگردیم ... میلو ناپدید که نشده...
من که همه جا رو گشتم.
آخ! بالاخره پیدات شد میلوجان! میدونستم که بالاخره دوست خوب قدیمی‌ام رو پیدا می‌کنم...
تن‌تن‌جون این چه وضعشه، اون زیر داشتم خفه می‌شدم ...
چی ؟ ... بری ؟ ... همینطوری که نمیشه ...!
چرا، مجبورم فوری برم. دارم یه قانون شکن خطرناکی رو تعقیب می‌کنم ...


خوب ، حالا یه خورده پیاده‌روی کنیم . با غذاهایی که اون مردم با رحم بمن دادن ، راحت میتونیم از صحرا رد بشیم .
در شهری کوچک، ۸۰ کیلومتر دورتر ...
بله ، موضوع از اینقراره که . . . امروز صبح ، وقتی مثل معمول به بانک اومدم ، دیدم رئیس اونجا افتاده وگاوصندوق هم بازه ... منم خبر دادم فوری چند نفری را بازداشت کنند، اما مجرم اصلی فرارکرده بود ! . . .
. . . از پنجره در رفته ، جای پاش اینجاست و کفشش علامت خاصی داره : ته کفش راستش میخ داره . . .
باهمین علامت ، بالاخره پیداش می کنیم . . .
گرفتاری ما یکی دوتاکه نیست! علامت کفشم بالاخره منو لو میده . . .
!!!
به‌به مرد ! ... اگه منو ببینه ، حسابم پاکه! . . . خوبه اون خوابیده ! ... به‌روح پدرم، فکر خوبی به مغزم رسیده . . .
اگه تکون بخوره ، اگه بیدار بشه ، مغزشو پریشون میکنم ! . . .
کار تموم شد ! . . . دیگه خیالم راحته ! . . .

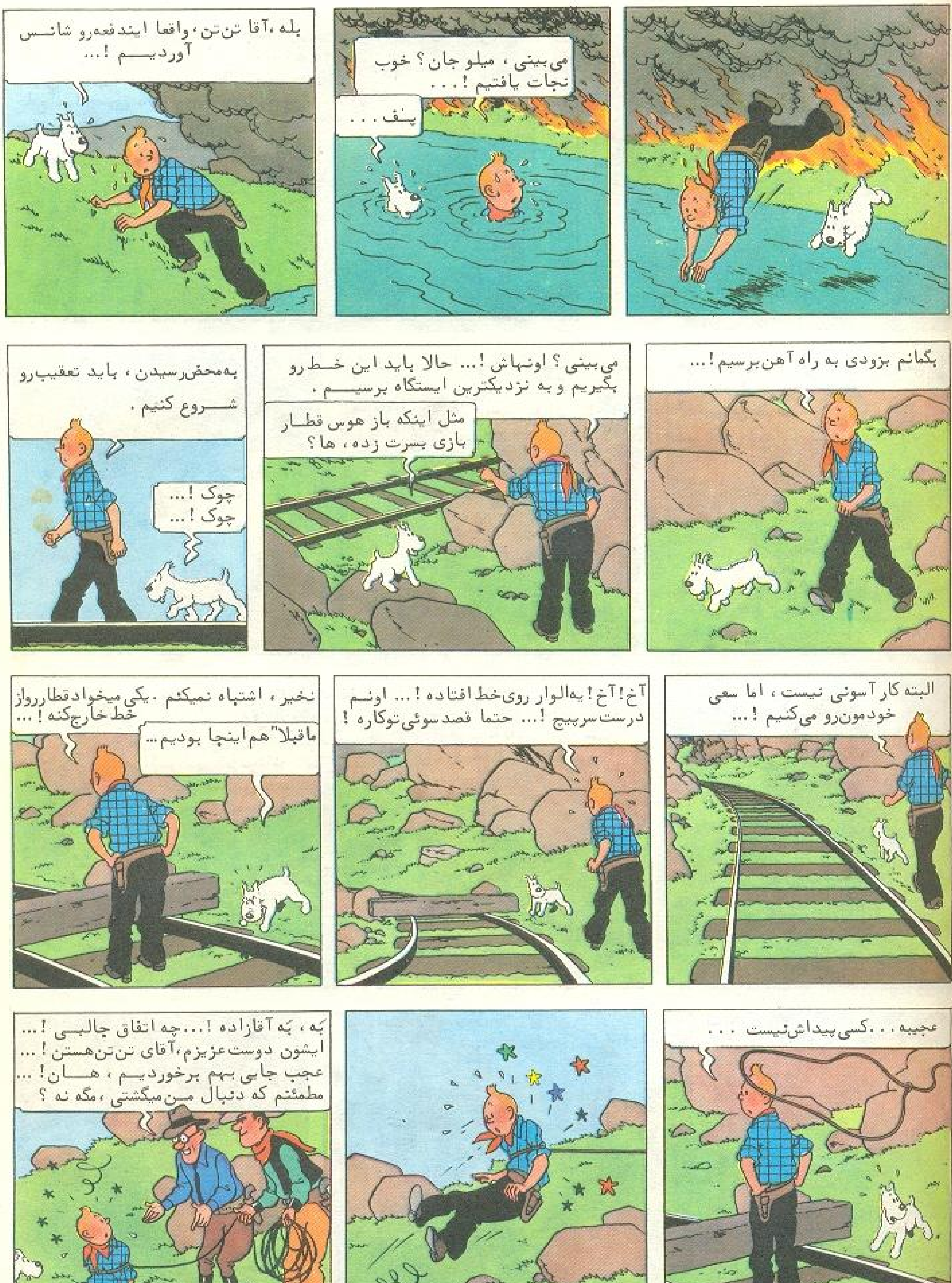

آآآآه ! . . . خوب دیگه ، استراحت کافیه ، باید راه بیفتیم میلو . . .
بذار ببینم ، عجیبه ، خیلی عجیبه ! . . . اینا که کفشهای من نیستن ! . . . کف پای راستش میخ داره ! . . . اینا مهمیز هم دارن . واقعاً" چیز عجیبیه ! . . .
خیلی عجیبه . . .
جای پاهارو می‌بینی ؟ . . . مثل اینکه میخواسته رد گم کنه . . . امانتونسته ! . . . بزودی دستگیرش می‌کنیم ! . . .
خیلی عجیبه ...
ایست !
؟
بنام قانون بازداشتی !
!!!
آخه چرا؟ من اعتراض میکنم ! ...
اعتراض میکنی؟ ... پس بانک غرب چی؟ هان؟ ... رئیس اش چی؟ ... دلارها چطور شدن ؟ . . .
شب به شهر می‌رسیم . . .
اونهاش ! . . . اونهاش ! . . . مجرمو آوردن !
بدارش بزنیم ! . . .
کاری از ما ساخته نیست ، دارن بدارش میزنن ! . . .

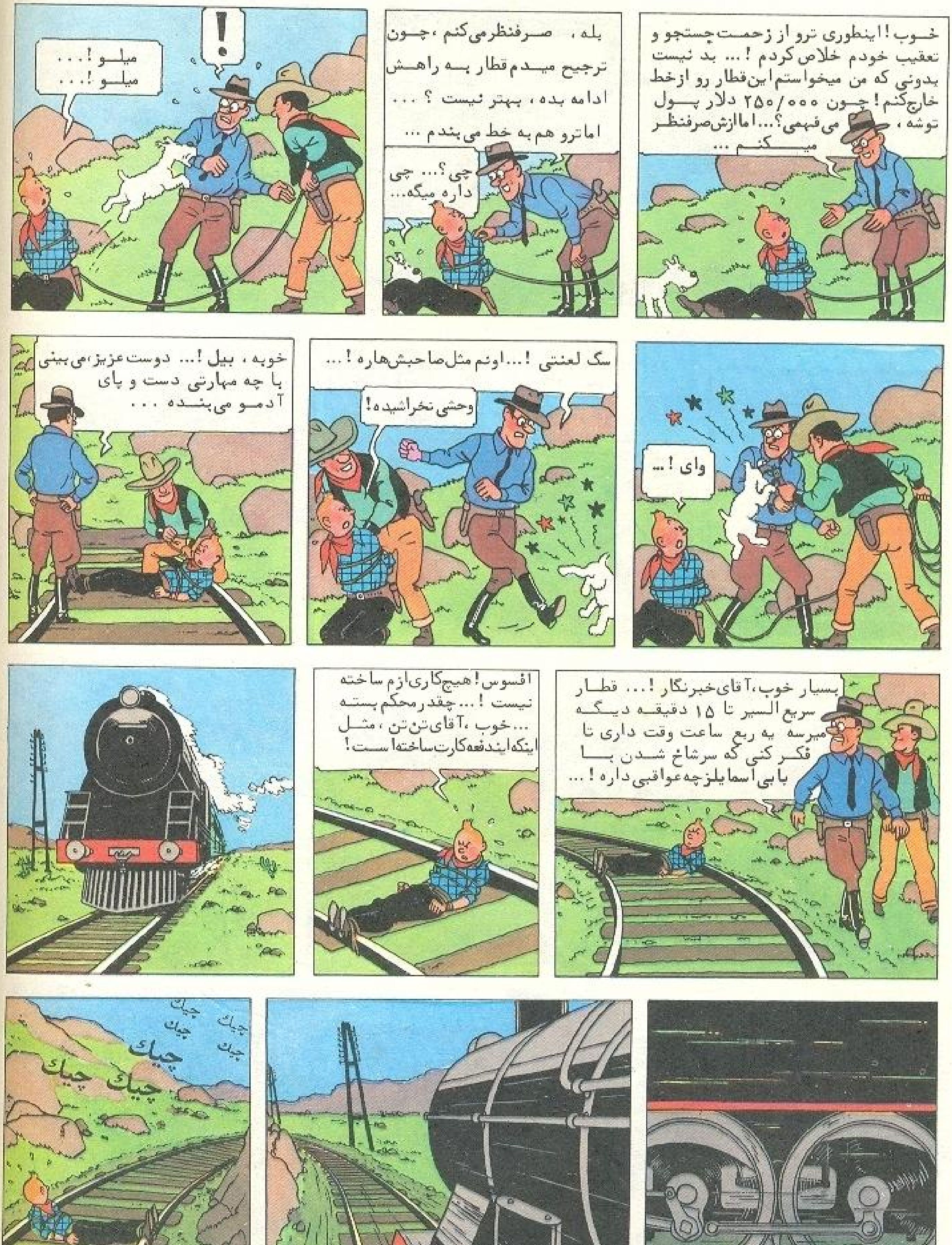

هی . . . یا ! . . .
بخندین ، بخندین ! . . . این اتفاق واسه هر کسی ممکنه بیفته ، مگه نه ؟ . . .
در همین هنگام ...
کلانتر
و اکنون اخبار دیروز : طبق اظهار پروفسور و . ر . لو ، سرپرست اداره آمار : ۲۴ بانک بسته‌شده، ۲۴ بانکدار دستگیر شدند ، ۳۵ بچه ربوده شدند...
۴۴ سیاهپوست بازداشت شدند . ۱۵۰ گالون آب ژوال که‌بمصرف ساختن شامپانی تقلبی رسیده بود. بدست پلیس افتاد. ۲۹۰ پلیس در بیمارستان بستری شدند . . .
هم اکنون خبر رسید که پدرو رامونا ، راهزن معروف ، هنگامیکه سعی داشت از مرز بگذرد دستگیر شده است . او اعتراف کرد که عامل دزدی بانک غرب بوده است .
یا مریم مقدس ! ... پس اون یکی چی ؟ ... اونی که الان دارن اعدامش می‌کنن؟ پس اون بیگناهه ! خدا که ...
باید حتما نجاتش داد ! ... در اینصورت نمیگن که کلانتر گذاشته ...
یه بیگناه اعدام بشه ... یه گیلاس دیگه بزنم ، این آخریه ... تازه اینجا ، من تنها کسی هستم که خبر دارم اون بیچاره بیگناهه...
باید عجله کنم ! ... این ویسکی واقعا" نابه ... برم ! ... باید عجله کنم ...
یه گیلاس دیگه : این بمن نیرو میده ...
باید جلوی ... اعدام روبگیرم ...
باید بموقع برسم تا ! ... هیک ... یه بیگناه اعدام نشه ... هیک ... نه ... بیگناه اعدام نشه ... چه خنده داره ... اگه من چیزی نمی‌گفتم ... خوب، اون، هیک ... اعدام میشد ! ... هی ! هی ! هی ! هی ! چقدر خنده داره ... هیک ...
من میگم که ... هیک ... مجرم بیگناه ! ... را، را، هیک ... رادیو گفت ... که ... این ویسکی ... بیگناهه ...
اطلاعیه
هر کس درحال مستی در
معابر
زلدان
جریمه
ضبط اموال
سخت گیری شدید
کلانتر
خوب ، حاضری؟...



ایندفعه‌دیگه حسابتو میرسم ، اگه نه ،آبروم میره و . . .
باز افتضاح کرد !!
چه بیعرضه ! ...
خودم اعدامش می‌کنم ! ...
نه،نه ! ...خودم اینکارو میکنم ! حالا خواهید دید !
بذارین کار روتموم کنم !
من اعدامش‌میکنم !
نه ، کار منه !
نه ، من !
ثابت کردن بیگناهیم بیفایده است! بهتره فرار کنم! و هر چه زودتر !...
وای! بُزآوردم ! ... فهمیدن‌فرار کردم .افتادن دنبالم ! . . .
البته! جیمی با موستانگ ، اون اسب خوشگلش از همه جلوتره .تاکس بالاخره زودتر از همه می‌گیردش...
عجیبه! دیگه پیداش‌نیست . . .آخرین باری که دیدمش‌همینجا نزدیک این درخت بود ! . . .بهرحال ،اگه نگیرمش اسم جیمی نیست ! . . .

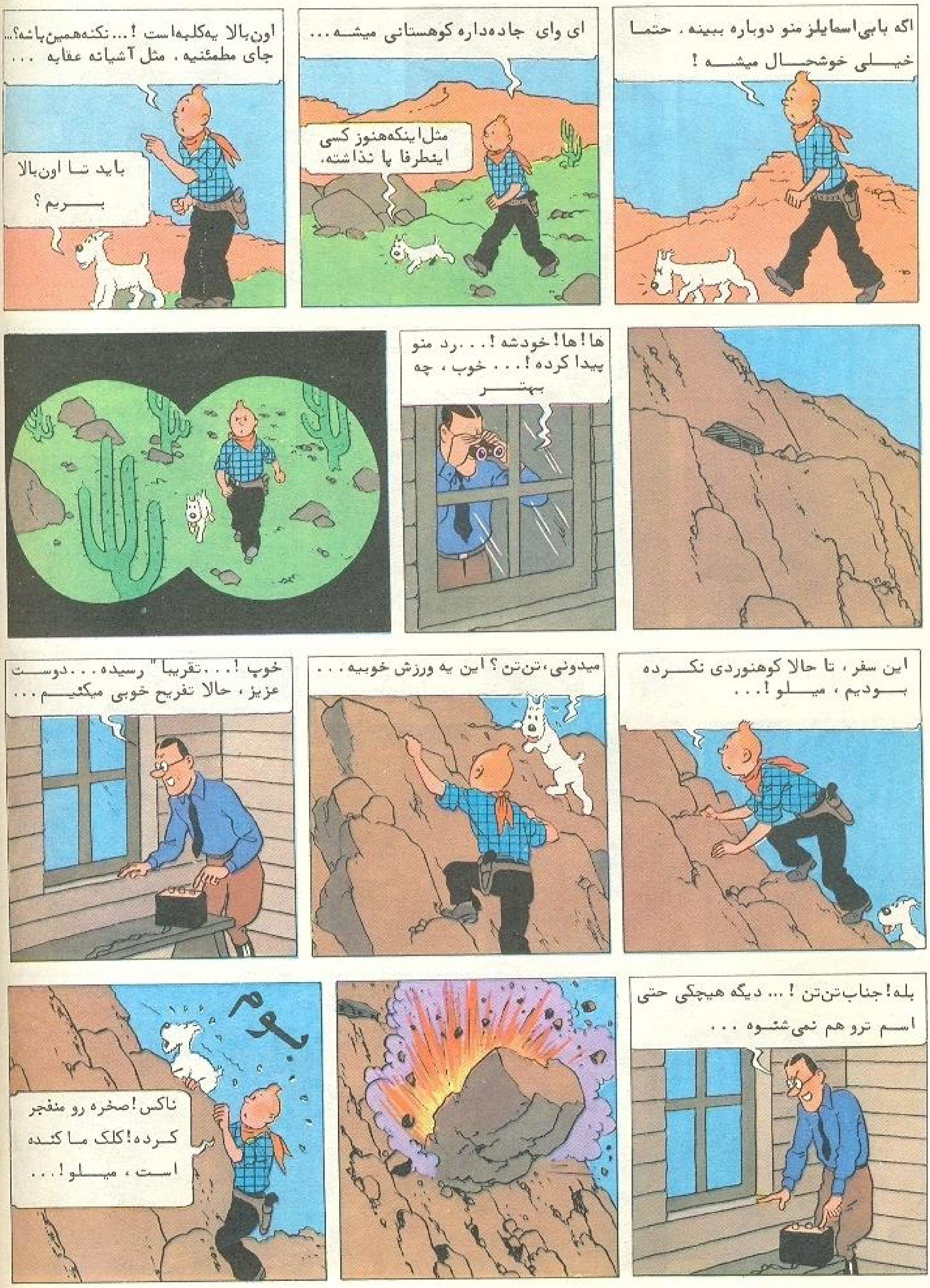

آقاهـه وقت نكـرد
آخ‌بگه!
نجات‌پیداکردیم !...دیگه دنبالمون نمیان !...
شب شده. همینجا اطراق میکنیم ، میلـو جان. فردا صبح راه می‌افتیم.
یـه شیـر !...
ویه‌آهو !...از کی تا حالا آهوها در تعقیب شیرهـا هستن ؟...
مگه...مگه چه‌اتفاقی افتاده ؟...
این دشت آتش گرفته !...
نبایدوقت‌رواز‌دست‌بدیم !...فرار کنیم !...
وای !...آتش‌به‌ما نزدیک شده ...
زود باش میلو!...


می بینی ، میلو جان ؟ خوب نجات یافتیم ! . . .
پنف . . .
بله ،آقا تن‌تن ، واقعا ایندفعه‌رو شانس آوردیم !...
بگمانم بزودی به راه آهن برسیم !...
می بینی ؟ اونهاش !... حالا باید این خط رو بگیریم و به نزدیکترین ایستگاه برسیم .
مثل اینکه باز هوس قطار بازی بسرت زده ، ها ؟
به‌محض‌رسیدن ، باید تعقیب‌رو شروع کنیم .
چوک !...
چوک !...
البته کار آسونی نیست ، اما سعی خودمون‌رو می‌کنیم !...
آخ! آخ! یه‌الوار روی‌خط افتاده !... اونم درست‌سرپیچ !... حتما قصد سوئی‌توکاره !
نخیر ، اشتباه نمیکنم .یکی میخواد قطارروازخط خارج‌کنه !...
ما قبلا" هم اینجا بودیم...
عجیبه . . .کسی پیداش‌نیست . . .
بَه ، بَه آقازاده !...چه اتفاق جالبی !... ایشون دوست عزیزم،آقای تن‌تن‌هستن !... عجب جایی بهم برخوردیم ، هان! ... مطمئنم که دنبال من میگشتی ،مگه نه ؟


خوب !اینطوری ترو از زحمت جستجو و تعقیب خودم خلاص کردم !... بد نیست بدونی که من میخواستم این قطار رو از خط خارج کنم! چون ۲۵۰/۰۰۰ دلار پول توشه، می فهمی؟... اما ازش صرفنظر میکنم ...
بله، صرفنظر می کنم، چون ترجیح میدم قطار به راهش ادامه بده، بهتر نیست ؟ ... اما ترو هم به خط می بندم ...
چی ؟... چی داره میگه...
!
میلو !...
میلو !...
وای !...
سگ لعنتی !... اونم مثل صاحبش هاره !...
وحشی نخراشیده !
خوبه، بیل !... دوست عزیز، می بینی با چه مهارتی دست و پای آدمو می بنده ...
بسیار خوب، آقای خبرنگار !... قطار سریع السیر تا ۱۵ دقیقه دیگه میرسه یه ربع ساعت وقت داری تا فکر کنی که سرشاخ شدن با بابی اسمایلز چه عواقبی داره !...
افسوس! هیچ کاری ازم ساخته نیست !... چقدر محکم بسته ... خوب، آقای تن تن، مثل اینکه این دفعه کارت ساخته است !
چیك چیك
چیك چیك
چیك
چیك چیك



ترمز خطر
چی‌شده؟... چرا ترمز خطر رو کشیدن؟
بله، آقای بازرس، من بودم!... غیرقابل تحمله!... الان دیدم که یه شیر داشت به یه آهو حمله میکرد. من عضو جامعه حمایت حیوانات هستم. آقای بازرس، ازتون میخوام که فوری از ادامه این فاجعه جلوگیری کنید!
چی؟... واسه همین سریع السیر رو متوقف کردین؟... این عمل شما پنجاه دلار جریمه داره!
صدای سوت!... پس من هنوز نمردم؟...
آقا!
دیگه چی شده؟ این صداازکجا میاد؟...
آقا پسر، واقعاً" که شانس آوردی
درسته، بدون این توقف اتفاقی، حسابم کاملا" رسیده بود!... متشکرم
روز بعد...
خوب! حالا ببینم روزنامه‌ها چی نوشتن! تا حالا حتما" جسداون پسره مضحک پیدا شده...
نجات معجزه آسا
خبرنگار جوانی
از مرگی وحشتناك نجات یافت
(از فرستاده مخصوص ما)
وای بر من!... روز از نو، روزی از نو!...


اگه بابی اسمایلز منو دوباره ببینه . حتما خیلی خوشحال میشه !
ای وای جاده داره کوهستانی میشه . . .
مثل اینکه هنوز کسی اینطرفا پا نذاشته .
اون بالا یه کلبه است ! . . . نکنه همین باشه ؟ . . . جای مطمئنیه . مثل آشیانه عقابه . . .
باید تا اون بالا بریم ؟
ها ! ها ! خودشه ! . . . رد منو پیدا کرده ! . . . خوب ، چه بهتر
این سفر ، تا حالا کوهنوردی نکرده بودیم ، میلو ! . . .
میدونی ، تن تن ؟ این یه ورزش خوبیه . . .
خوب ! . . . "تقریبا" رسیده . . . دوست عزیز ، حالا تفریح خوبی میکنیم . . .
بله ! جناب تن تن ! . . . دیگه هیچکی حتی اسم ترو هم نمی شنوه . . .
بوم
ناکس ! صخره رو منفجر کرده ! کلک ما کنده است ، میلو ! . . .


مجبور شدم از دینامیت استفاده کنم ، اما ارزشش را داشت ! دیگه خسته‌ام کرده بود ! . . .
حالا بسلامتی تو آقای تن‌تن عزیز ! . . .
بسلامتی خودت ! . . .
یه شبح ! . . .
اگه لای صخره جایی نبود که قایم بشم ، حتما" حالا به شبح بودم ...
. . . اما هنوز زنده‌ام ! . . .
باشه ! اما زنده بودنت زیاد طول نمیکشه ! . .
بنگ
آقای اسمایلز ، حالا نظرتون چیه ؟
باور کن ، بهتره تسلیم بشی ! همونطور که دیدی ، من تا آخر دنبال هدفم میرم .
اگه تکون بخوری ، تکه پاره‌ات میکنم !
سه روز بعد ، در شیکاگو . . .
الو ؟... بله ... من رئیس پلیس هستم ، بله ... بله ... هنوز خبری از تن تن بدست نیامده ؟ ... دو ماهه هیچ ردی ازش نیست ؟ ... خیلی ناراحت کننده است ! ... بله ...
بیا تو ! . . .
خصوصی
تق تق تق



آقای رئیس‌پلیس؟... یه‌صندوق‌واسه‌شما آوردیم، خیلی هم سنگینه.
توش چی هست؟...
بالا
شکستنی
پائین
؟
الو، آژانس خبری؟... من رئیس‌پلیس. میتونید خبر بدید که بابی اسمایلز گانگستر معروف، بعداز هفته‌ها تعقیب، توسط تن‌تن، همون خبرنگار جوان، دستگیر شده. بابی اسمایلزو بسته بندی شده با پست واسم فرستاده... بله، با پست، میتونید همینطور خبر بدید...
روز بعد ...
همینجا آروم بشین، میلوجان. میرم سری به‌رئیس‌پلیس بزنم زود برمیگردم!
باشه.
آقای تن‌تن، من رئیس ورلد موزیک هال هستم. با حقوق هفته‌ای ۱۰۰۰ دلار شما رواستخدام میکنم. اینم یه‌چک ۵۰۰۰ دلاری واسه خرجهای اولیه‌تون.
آقای تن‌تن، جنرال برود کاستینگ کورپوریشن از من خواسته‌به‌اطلاعتون برسونم که‌اگه ازرادیوش صحبت کنید، هفته‌ای ۲۰۰۰ دلاربشما میده.
هفته‌ای ۵۰۰۰ دلار!
۱۰۰۰ دلاربرای چاپ عکس میلوروی جعبه بیسکویت برای سگها ... باشعار ... "ازاین بیسکویتها مصرف کنید تا مثل من چابک باشید"
از طرف پارامونت میایم. واسه‌بازی‌تو‌یه‌فیلم بر زدو خورد حاضریم استخدامتون کنیم!
آقای‌تن‌تن! آقای‌تن‌تن! گوش‌کنید! بذارید توجه شمارو به مذهب جدید یهودی ـ بودائی ـ اسلامی ـ آمریکائی نو جلب کنم. سودش در سال خیلیه.
؟
تا ۵۰۰۰ دلار نپردازید سگتان را نخواهید دید. اگر حاضرید پول را بپردازید، دستمال سفیدی جلوی پنجره بگذارید. اگر پیشنهاد را رد کنید، سگتان را هرگز نخواهید دید...


الو؟... الو؟... دفترهتل؟... من تن‌تن! ... بله ... میلو، سگ منودزدیدن! ... نذارید کسی بیرون بره ... چی؟... یه‌کارآگاه؟... باشه ...
چکار کنم؟ چکارکنم؟... اگه‌قبول نکنم، میلورو میکشن! ازطرف دیگه، هرگز حاضر نیستم تسلیم تهدیداین و اون بشم! ... پس؟... چکارکنم، خدای من، چکارکنم؟...
تق تق تق
بفرمائید تو! ...
تن‌تن شما هستید؟... خوب! ... سگ شمارو دزدیدن. پول میخوان. شما دچار تردید شدید. هان؟ اینطور نیست؟ ... میبینید هیچی از من مخفی نمی مونه ... خودمو معرفی میکنم. مایک ماک آدام، کارآگاه هتل.
خوشوقتم! ...
اجازه میدید کارمو شروع کنم؟ ...
بله! ... سگتون خوابیده بود. یکی وارد شده و با کلروفورم بیهوشش کرده وگذاشته توی کیف. سن دزد: سی و سه سال و شش هفته. انگلیسی رو با لهجه اسکیموئی حرف میزنه. سیگار پیپر دلار میکشه. لباس زیرش فلانله وکش جورابش‌هم ازهمون رنگه. روی کتف چپش خال داره و باهمین علامت هم شناخته میشه.
کمی هم پای راستش می‌لنگه، چون وقتی میخواسته پریروز میخچه‌اش رو بکنه، پاشو مجروح کرده. یه چیز دیگه: توخواب هم خرناس میکشه! ... چهل سال پیش، دزدها پوست سرپدر بزرگش رو کندن، وخودش هم از خوراک سوپ لانه پرستو با سوس مخصوص خوشش نمیاد. می‌بینی با یه بازرسی سطحی چه چیزهائی دستگیرم شده؟...
؟
تا یه ساعت دیگه بر میگردم! ... البته با سگتون! ...
کارآگاهه چه‌مهارتی داشت! ... با چه اطمینانی حرف میزد! ... عین شرلوک هلمس! ... منو بگو که خیال میکردم اینجور کارآگاه‌ها فقط تو کتابهای پلیسی هستن.
یکساعت بعد ...
بفرمائید!
سلام! اینم سگتون!
؟
بدبخت! ... پس میرزای منو تو دزدیدی؟ ...

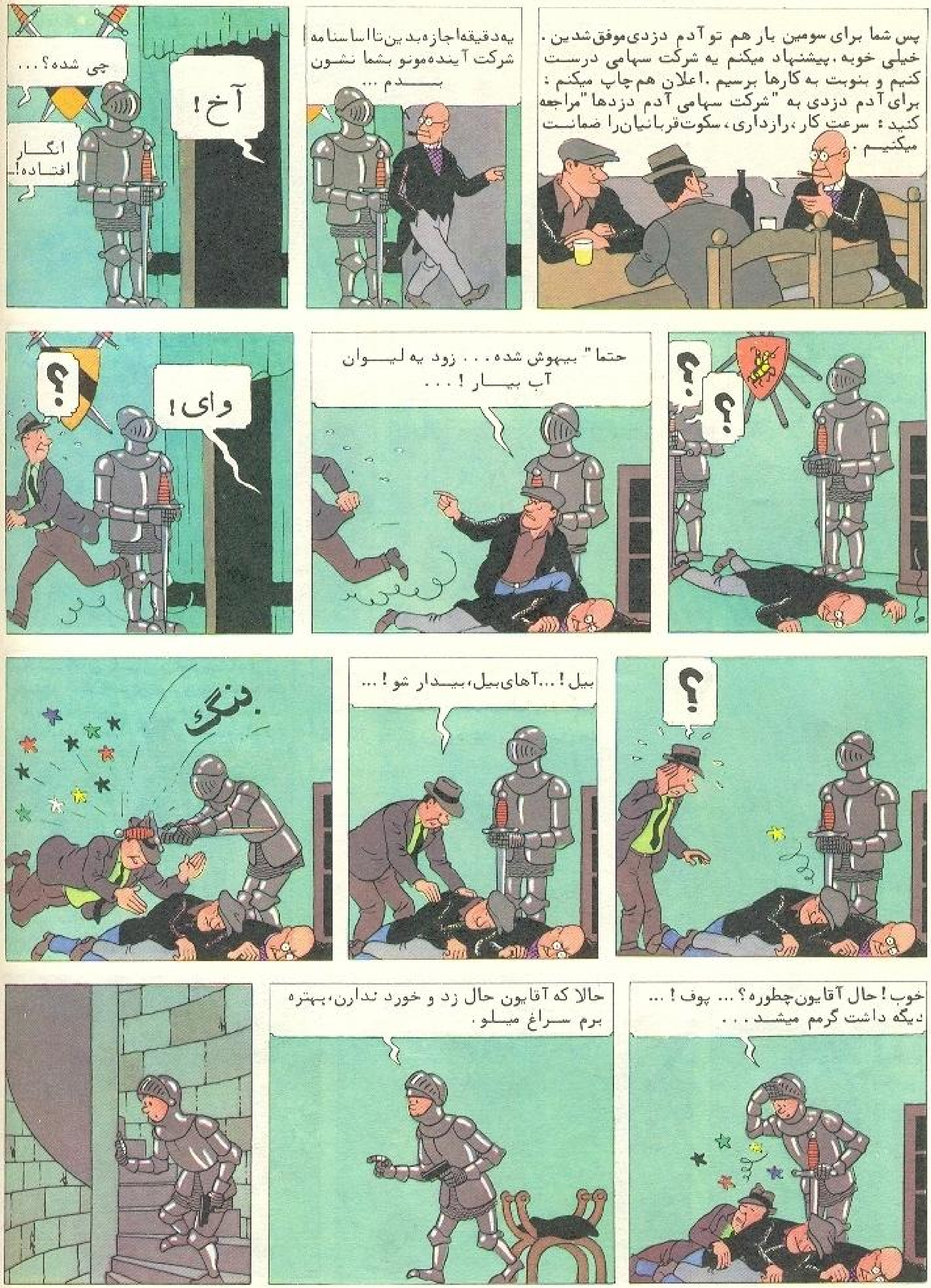

خدایا! زنه‌عجب‌زوربازوئی داشت! ...
زنه؟ . . کدوم زنه؟ . . . کسی که با باتون زد تو سرم ، اون یه‌مرده . هنوزهم جوونه، دو تا دندون نداره . کفش تخت لاستیکی می‌پوشه و روزنامه ساتردی ایونینگ پست میخونه . . .
شما مطمئنید؟...
کاملا" مطمئنم ! ...اینده‌فعه نمیتونه از چنگم دربره . تا یه ساعت دیگه سگتونومیارم ! . . .
جالبترین کار زندگیمه ! ... شما سگتونو گم کردین؟... یه سگ؟... فقط یه سگ؟...
خوب ، بفرمائید! من‌واستون‌هفده‌تاشونو پیداکردم ! ... همه هم از نژاد اصیلی هستند ! . . .
؟
بسیار عالیه. خیلی هم‌ازتون‌ممنونم، به اندازه کافی وقتمون هدر رفته . ترجیح میدم از این به بعد خودم دنبال‌سگم بگردم ! . . .
شیکاگو تریبون ! . . . نیویورک هرالد ! . . .
آهان ! دستمال سفید روی‌پنجره است ! ... حاضر شده پوله روراخ کنه ! . . .
به شیکاگو تریبون، یه نیویورکر، یه‌نیویورک هرالد و یه‌آینده ماساچوست بده . . .
روزنامه‌ها هنوز چیزی ننوشتن ! ... خیلی خوبه . معلوم میشه هنوز به پلیس خبر نداده ! . . .
مجمع
گانگسترها
مشروب قاچاق
با نظارت
دولت آمریکا


پس موافقی ، امشب می بینمت . . .
بسیار خوب !
پس میلوی بیچاره منو اینجا زندانی کردن، از کجا بدونم دقیقا " کجاست ؟...
صدای میلوست ! از طبقه هشتمه !... حتما " شکنجه‌اش میدن که اینطوری زوزه میکشه !. . .
میلوجان رسیدم ! ..
اووآآآآآآآآه!
؟؟؟

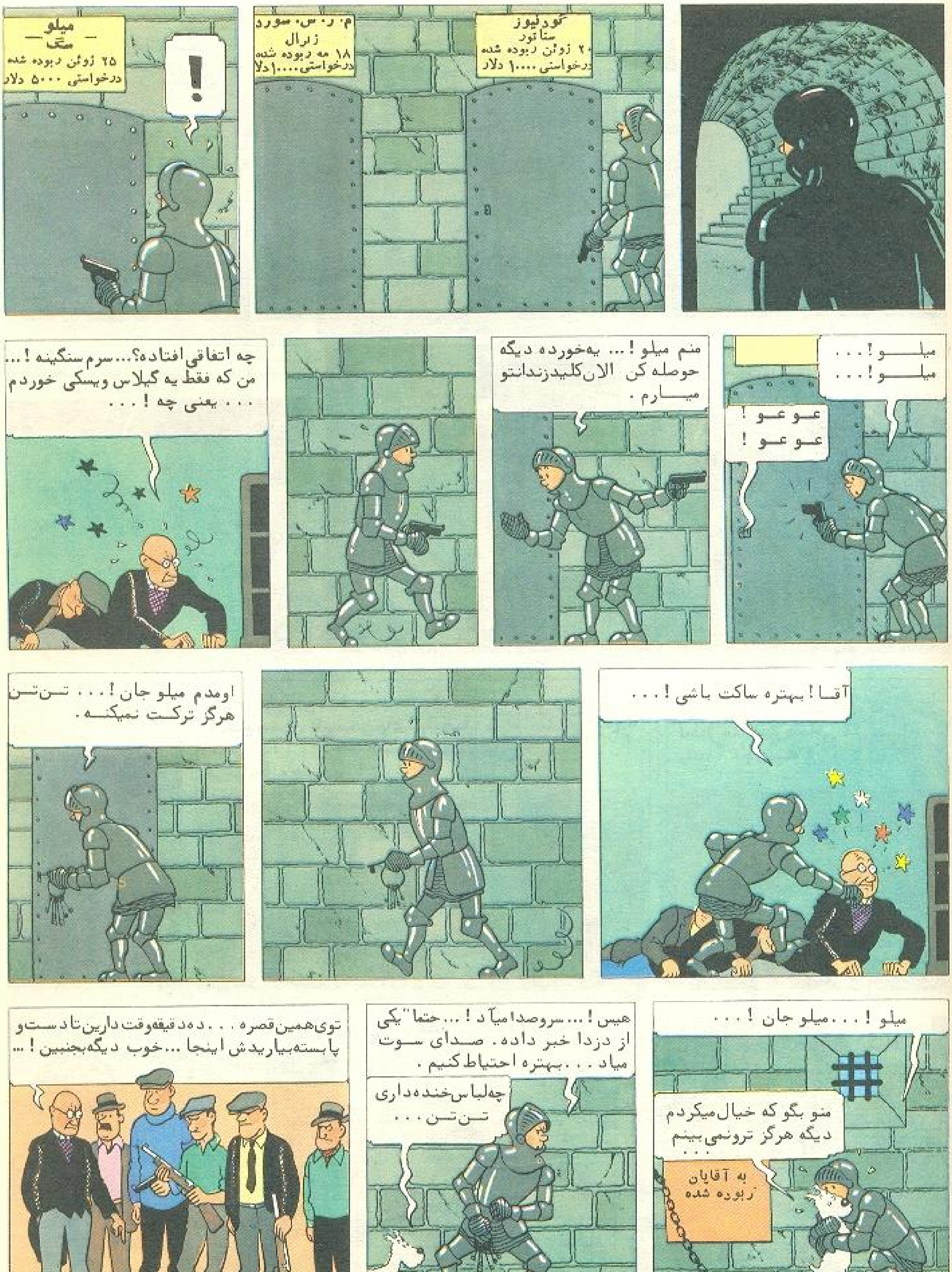

بهرحال باید مواظب این خونه باشم . . .
خودشه! داره‌میاد بیرون... خدایا! اون بسته چیه؟ . . .
حتما" میلوست! . . .
وای! داره می‌زندش! نبایدوقت رو هدر داد . . .
باید این خونه‌رو دور بزنم و اونطرف منتظرش بمونم ...
این چوب خوب بدردم میخوره...
خوب ، حالا وقتشه!... آرام و دقیق ، درست بهدف . . .
تاپ
تاپ
آخ! . . . ببخشید! . . .
وای! ... چه‌اتفاقی افتاده؟... اگه‌منو اینجا ببینن، باید شهادت‌بدم بهتره بزنم به چاک! . . .
خدای من! چه اشتباهی!... باید فرار کنم اگه گیر بیفتم، خیلی ناجور میشه! . . .
تق
تق
شمشیر
داموکلس
اسلحه فروشی



شما،آقا کوچولو !. . . بلـه، شما !. . . دنبالم بیائین . . .
همین بی‌سرو پا بود رئیس.
اسمت چیه ؟
؟ ؟
تن‌تن ، خبرنگارم ...
معذرت میخوام آقای تن‌تن ، معذرت میخوام که این قدر شمارو اینجا نگاه داشتیم . . .
این بدشانسی باعث شد که رد دزدای میلو رو گم کنم . باید باز برم از همون جائی که گمشون کردم شروع کنم ! . . .
اینجابودکه‌اشتباها "چوب به‌سرپاسبان‌بیچاره‌خورد . باید به جستجوادامه بدم حتما " به نتیجه میرسم .
ببخشید آقای پاسبان ، شما مردی رو ندیدید که‌کلاه سرش بود و به بسته هم زیر بغل داشت ؟ حدودیه ساعت پیش‌بایدازاینجا رد شده باشه .
بله دیدم از اینجا رد شد . بعدگوشه اون خیابان سوار به اتوموبیل‌قرمزرنگی که انگار منتظرش بود شد و اتوموبیل هم بطرف سیلورمانت رفت .
؟
کنرو « شوالیه »
سیلورمان ۱۵ مایل
کوکا
اتوموبیل قرمز!. . .رفته تو این باغ . . .
اسرار آمیزه ...

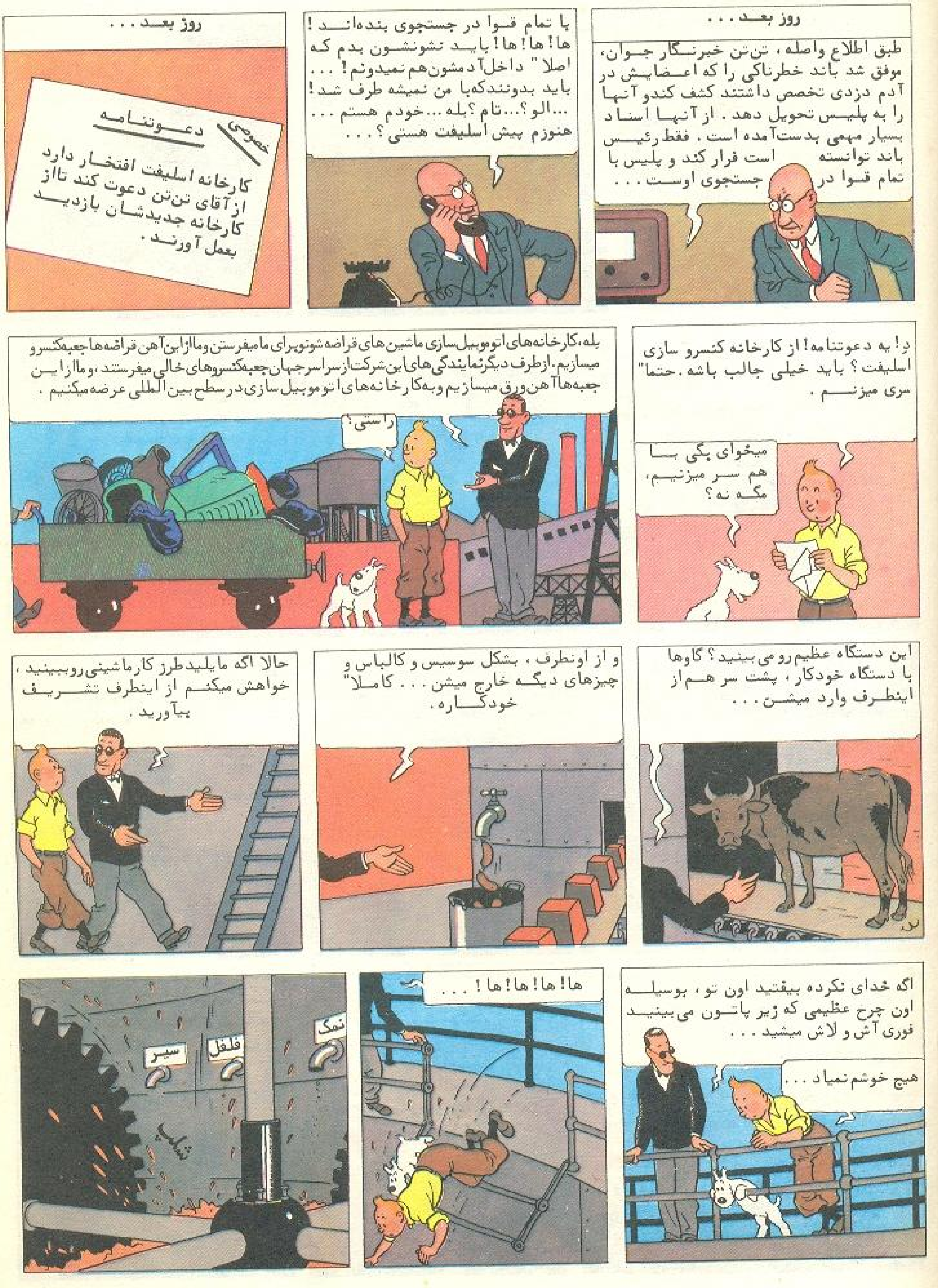


پس شما برای سومین بار هم تو آدم دزدی موفق شدین . خیلی خوبه . پیشنهاد میکنم یه شرکت سهامی درست کنیم و بنوبت به کارها برسیم . اعلان هم چاپ میکنم : برای آدم دزدی به "شرکت سهامی آدم دزدها" مراجعه کنید : سرعت کار ، رازداری ، سکوت قربانیان را ضمانت میکنیم .
یه دقیقه اجازه بدین تا اساسنامه شرکت آینده مونو بشما نشون بدم ...
آخ !
چی شده ؟ ...
انگار افتاده !...
؟
؟
حتما" بیهوش شده . . . زود یه لیوان آب بیار ! . . .
وای !
؟
؟
بیل ! ... آهای بیل ، بیدار شو ! ...
بنگ
خوب ! حال آقایون چطوره ؟ ... پوف ! ... دیگه داشت گرمم میشد . . .
حالا که آقایون حال زد و خورد ندارن ، بهتره برم سراغ میلو .


گودلیوز
سناتور
۲۰ ژوئن ربوده شده
درخواستی ۱۰۰۰ دلار
م. ر. س. سورد
ژنرال
۱۸ مه ربوده شده
درخواستی ۱۰۰۰۰ دلا
میلو
—
مگ
۲۵ ژوئن ربوده شده
درخواستی ۵۰۰۰ دلار
!
میلــو ! . . . میلــو ! . . .
عو عو ! عو عو !
منم میلو ! ... یه‌خورده دیگه حوصله کن الان‌کلیدزندانتو میارم .
چه اتفاقی افتاده؟... سرم سنگینه ! ... من که فقط یه گیلاس ویسکی خوردم ... یعنی چه ! . . .
آقــا ! بهتره ساکت باشی ! . . .
اومدم میلو جان ! . . . تــن‌تــن هرگز ترکت نمیکنــه .
میلو ! . . . میلو جان ! . . .
منو بگو که خیال میکردم دیگه هرگز ترونمی بینم . . .
به آقایان ربوده شده
هیس ! ... سروصدامیاد ! ... حتماً یکی از دزدا خبر داده . صدای سوت میاد . . . بهتره احتیاط کنیم .
چه‌لباس‌خنده‌داری تــن‌تــن . . .
توی‌همین‌قصره . . . ده‌دقیقه‌وقت‌دارین‌تادست‌و پابسته‌بیاریدش اینجا ... خوب دیگه‌بجنبین ! ...



فکر میکنم دوازده نفری پشن ... صدای پاهاشونو میشنوم ...
خوشم نمیاد باز دستگیرم کنن ...
برج
فراموش
تن‌تن، سعی‌کن‌در روعوضی نگیری ! ...
برج
فراموشخانه
از این طرف‌رفته... ببین، در بازه ...
رفته طرف برج ! ... مثل‌موش تو تله‌افتاد ! ...
هیس ! سروصدا نکنید ! ...
همشون رفتن ! حالا من زندانیشون میکنم ...
خوب، میلوجان، نظرت چیه ؟ ... هیچکدومشون نفهمیدن‌جای‌تابلوها عوض شده ! ... حالا همشون توی فراموشخانه هستند ! ...
حقه خوبی بود !
حالاکه اینا زندانی شدن، بریم سراغ بقیه ...
نیمساعت ! ... نیمساعته که رفتن، لعنتی‌ها ! هیچ صدائی هم نمیاد ... واقعاً عجیبه ! ...
دستها بالا !
چی؟اونه؟... پس‌پونزده نفرمحافظ منو چکار کرده؟... بهرحال نباید به‌دستش بیفتم ...
واه !
ببخشیدکه ترکتون میکنم ! ...



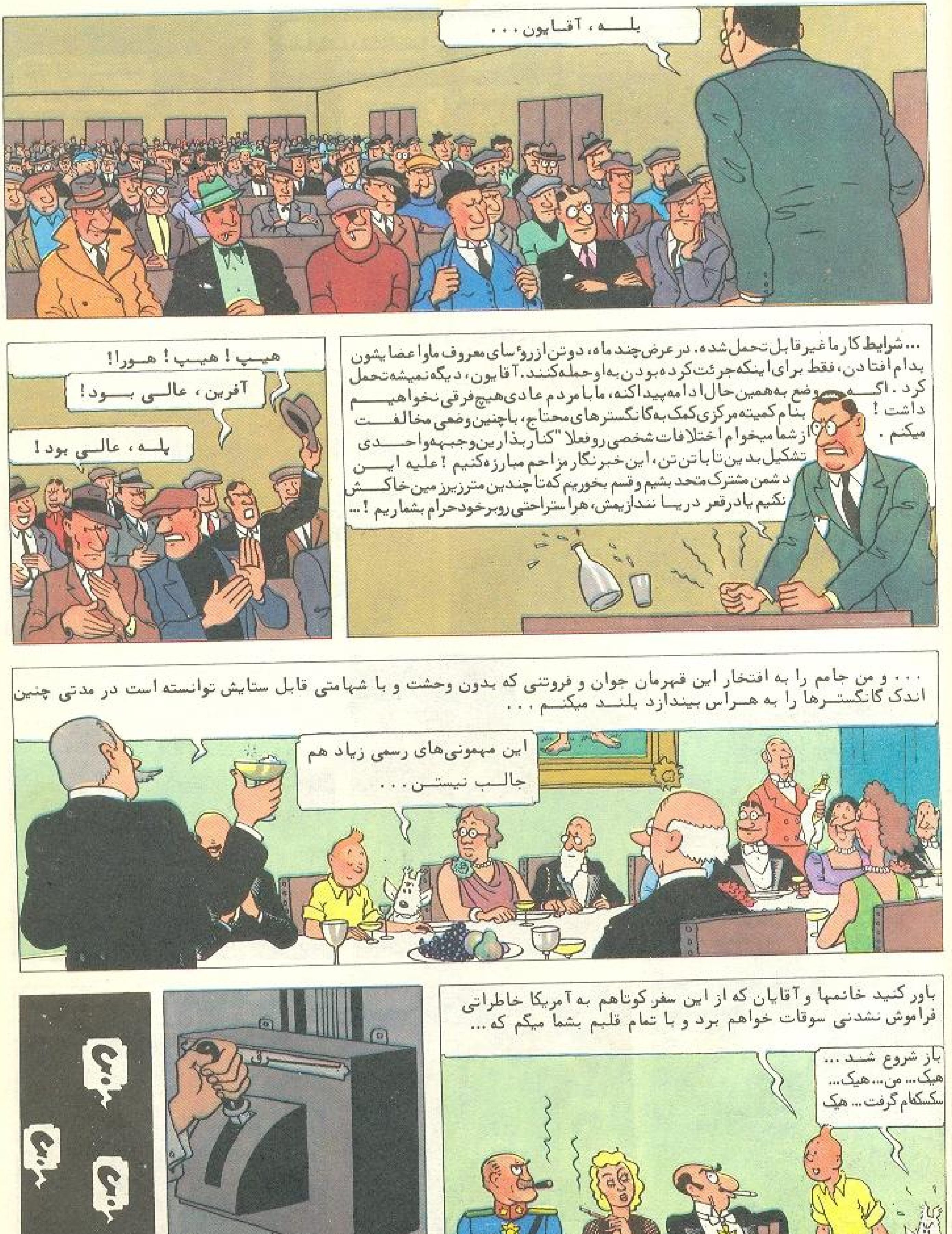
روز بعد . . .
طبق اطلاع واصله، تن‌تن خبرنگار جوان، موفق شد باند خطرناکی را که اعضایش در آدم دزدی تخصص داشتند کشف کند و آنها را به پلیس تحویل دهد. از آنها اسناد بسیار مهمی بدست آمده است. فقط رئیس باند توانسته است فرار کند و پلیس با تمام قوا در جستجوی اوست . . .
با تمام قوا در جستجوی بنده‌اند! ها! ها! ها! باید نشونشون بدم که اصلا" داخل آدمشون هم نمیدونم! . . . باید بدونند که با من نمیشه طرف شد! ...الو؟...تام؟ بله ... خودم هستم ... هنوزم پیش اسلیفت هستی؟ . . .
روز بعد . . .
خصوصی
دعوتنامه
کارخانه اسلیفت افتخار دارد از آقای تن‌تن دعوت کند تا از کارخانه جدیدشان بازدید بعمل آورند.
د! به دعوتنامه! از کارخانه کنسرو سازی اسلیفت؟ باید خیلی جالب باشه. حتما" سری میزنم.
میخوای بگی ما هم سر میزنیم، مگه نه؟
بله، کارخانه‌های اتوموبیل سازی ماشین های قراضه شونو برای ما میفرستن و ما از این آهن قراضه‌ها جعبه کنسرو میسازیم. از طرف دیگر نمایندگی های این شرکت از سراسر جهان جعبه کنسروهای خالی میفرستند، و ما از این جعبه‌ها آهن ورق میسازیم و به کارخانه‌های اتوموبیل سازی در سطح بین المللی عرضه میکنیم.
راستی؟
این دستگاه عظیم رو می بینید؟ گاوها با دستگاه خودکار، پشت سر هم از اینطرف وارد میشن . . .
و از اونطرف، بشکل سوسیس و کالباس و چیزهای دیگه خارج میشن . . . کاملا" خودکاره.
حالا اگه مایلید طرز کار ماشینی رو ببینید، خواهش میکنم از اینطرف تشریف بیاورید.
اگه خدای نکرده بیفتید اون تو، بوسیله اون چرخ عظیمی که زیر پاتون می بینید فوری آش و لاش میشید . . .
هیچ خوشم نمیاد . . .
ها! ها! ها! ها! . . .
نمک
فلفل
سیر


ها! ها! ها! هیچ‌خیال نمیکردم به خبرنگار اینقدرساده‌باشه! . . . رئیس خیلی خوشحال‌میشه! . . .
الو؟ بفرمائید ...الو؟...بله ... تام؟...درست شد؟...خیلی خوبه ! ... عالیه ! ...سوسیس شد؟...تو پسر فوق‌العاده‌ای هستی ! . . . چی؟...۵۰۰۰دلار؟... باشه،بهت میدم...
با اینهمه اگه روسای کارخونه بفهمن چه آشغالایی قاطی کنسروهاشون میشه . . .
هیچ معلوم هست اینجا چه غلطی میکنید؟... یعنی هیچ کاری ندارید؟...اصلا کی بهتون اجازه داده ماشین‌هارو از کار بندازین؟... نمیفهمم ،اینجا چه خبره؟...
چه خبره؟...اعتصاب کردیم ... مدیریت، قیمت مواد اولیه رو که از ما میخریده و باهاش گوشت خرگوش درست میکرده پائین آورده. حالا میفهمید چه خبره...
پس تن‌تن چی ؟ . . . خدای من ! امیدوارم اعتصاب خیلی زود شروع نشده باشه ! . . . رئیس چی میگه ؟ . . .
استعمال دخانیا ممنوع
شکر خدا! ما چیزیمون نشده ! . . . اگه ماشین بموقع از کار نمی‌افتاد، ما حالا یا سوسیس بودیم یا کالباس ! . . .
از این اتفاقات زیاد میفته ؟ . . .
وای! خدای من! چه سعادتی که شمارو صحیح‌و سالم میبینم ! . . . من فوری همه‌ماشینها روازکار انداختم . واقعا" حادثه وحشتناکي بود. چه بمن گذشت . . .
. . . باور کنید، آقای‌تن‌تن، از حادثه‌ای که افتاد خیلی معذرت میخوام . این‌باعث شد که راجع به کارخانه ما فکرای بدی بکنید.
برعکس خیلی‌لذت‌بردم . . .
این‌ماجرا بنظرم بی دلیل‌نماد ... حتما" زیرکاسه‌نیم کاسه‌ای هست : دعوتنامه ، اون‌آقای‌خوش‌سروزبون ، اون‌حادثه !
آره، یارو قیافه بدی هم داشت .
الو ! ... الو ! ... بله، خودمم‌رئیس ... من ... باید ازنو شروع‌کنیم ! ...موقعی که بشما تلفن میکردم، توی کارخونه اعتصاب شد وهمه‌ماشینها از کار افتادن ! ... بله، متاٴسفانه صحیح و سالمه ! ... چکارمیتونستم‌بکنم ؟... من...
تو یه احمقی ! . . . آدم نباید چنین موقعیتی رو از دست بده . . . باشه! از این ببعد دیگه روت حساب نمیکنم . . . اسلیفت . . . کافیه! راجع به ۵۰۰۰ دلار هم دیگه‌بهتره حرفی نزنی...


الو ... رئیس، قطع نکن ! ... الو؟ ... الو؟ ... الـــو؟ ... لعنتی گوشی‌روگذاشت!. . .
بـه ! بـه ! خوب شد کـه برگشتم . چیزهای‌جالبی میشنـــوم !
تازه چه خبر، تن‌تن؟
حالا مورد بی‌مهری هـم قرار گرفتیـم ! . . .
الو ! ... الو ! ... بله ... بازم‌توبی؟... دیگـه چی میخوای؟ ... دِ؟ ... خوب ! خـوب ! ... باشه ! ... خیلی خوب ! ... موفق باشـی ! عالیه ! ... تا پنج دقیقه دیگه میرسیـم پیش تو ... خـداحـافـظ . . .
آقای تام هاواک، هستـــنــد؟
آقای تام هاواک منتـظـــرتون هستند، قـربان .
اسلیفت و شرکاء
سلام، عـــزیـــزم . . .
چی؟ . . . یه شوخی بوده؟ . . . تو بمن تلفن نکردی؟ . . . نکنه داری سربسرم میذاری، هــــان؟ . . . جواب بـده ! . . .
وای ! اون تـو شلوغ‌پلوغ شده ! تلفنت‌کار خودشو کـرده . . .
حالامیفهمی‌که نمیشه‌سربسرمن گذاشت، احمق !
آقای عزیز، بد کردی هفت تیرتو گذاشتـی رو میـــز . . .
؟
بد کردم؟ . . . جدی‌میگی؟ . . . اشتباه میکنـــی . اون براونینگ فشنـگ نداره!
حالا اینو ببین : شمشیرمو میگم که همیشه بمن وفا داره . . .
. . . و حالا باهاش کاری میکنم که دیگه نتونی بکارهایی که بهت مربوط نیست دخالت کنــــــی . . .
تیک
عجب تیزه !



بـــه !
کرم خاکی! حالا ترو به زمین میدوزم !
نه! فرار کردن نتیجه‌ای‌نداره سوراخ سوراخت میکنم.
آبکشت میکنم!...
مثل اینکه جدی‌میگه !
کمـــک !
بر شیطون لعنت! موقعیتم خیلی خطرناکه...
بنگ
چه بشکن بشکنی!... من کار عاقلی کردم اومدم این پشت!...
؟
عوعو! عوعو! هووووه! هووووه!
هووووووووووه!
بیچاره میلو!...
نترس، چیز مهمی نیست. فوری خوب میشه... اگه هم مجبور بشیم دمت رو ببریم باز مهم نیست، مگه نه؟...
آره، اگه دم تو بود باز همینو میگفتی؟وحشتناکه! همه زیبائیم از بین میره!
کارخانه اسلیفت
حالا که همه اعضاء دستگیر شدن، میتونیم یه استراحت حسابی بکنیم!


بله ، آقایون . . .
... شرایط کار ما غیر قابل تحمل شده. در عرض چند ماه، دو تن از رؤسای معروف ما و اعضا پشون بدام افتادن، فقط برای اینکه جرئت کرده بودن به او حمله کنند. آقایون، دیگه نمیشه تحمل کرد . اگه وضع به همین حال ادامه پیدا کنه، ما با مردم عادی هیچ فرقی نخواهیم داشت ! بنام کمیته مرکزی کمک به گانگسترهای محتاج، با چنین وضعی مخالفت میکنم . از شما میخوام اختلافات شخصی رو فعلا "کنار بذارین و جبهه واحدی تشکیل بدین تا با تن تن، این خبرنگار مزاحم مبارزه کنیم ! علیه این دشمن مشترک متحد بشیم و قسم بخوریم که تا چندین متر زیر زمین خاکش نکنیم یا در قعر دریا نندازیمش، هر استراحتی رو برخود حرام بشماریم !...
هیپ ! هیپ ! هورا!
آفرین ، عالی بود !
بله ، عالی بود !
. . . و من جامم را به افتخار این قهرمان جوان و فروتنی که بدون وحشت و با شهامتی قابل ستایش توانسته است در مدتی چنین اندک گانگسترها را به هراس بیندازد بلند میکنم . . .
این مهمونی‌های رسمی زیاد هم جالب نیستن . . .
باور کنید خانمها و آقایان که از این سفر کوتاهم به آمریکا خاطراتی فراموش نشدنی سوقات خواهم برد و با تمام قلبم بشما میگم که ...
باز شروع شد ...
هیک ... من ... هیک ...
سکسکه‌ام گرفت ... هیک


کمک ! ... بدادم برسید ! ...
عوعو ! عوعو !
خدایا ! خدایا ! اینجاچه‌خبره؟...
خونسرد باشید ! ... خونسرد باشید ! ...
آرام‌باشید ! ... ظاهرا" فقط فیوز پریده ...
آقا ، اونجا نگاه کنید ! ... برق رو قطع کردن ! ...
?
خارق‌العاده است آقایون! تن‌تن‌ناپدید شده ! ...
غیر قابل تحمله ! ...
الو؟...الو؟...پلیس؟... تن‌تن‌رو ربودن ! ... فوری ماهرترین کارآگاهتون‌رو بفرستید ...
خیلی ازتون متشکرم که فوری بکمک مون اومدید ... موضوع از اینقراره که : مهمون ما تن‌تن ...
کافیه ! من‌فوری سگشو شناختم ...
اگه‌صحیح‌وسالم‌تحویلش بدید ، ۵۰۰۰ دلار بهتون میدم ! ...
با هدایت سگش تا یه ساعت دیگه‌خودش رو آزاد و جنایتکارهارو هم‌تحویل قانون میدم ! ...
با اینهمه ، توی این تاریکی ، اوضاع چندان هم مطمئن کننده نیست . . . نمیدونم اگه . . .
... بهرحال، باید به کاری‌کرد! الان‌وقتش نیست که بخوام ...
بوی عجیبی میاد!
?


چه جای عجیبیه!... اینجا کجاست؟...
سلام میلو جان! اقرار میکنم که امید بدیدار تو نداشتم...
تن‌تن عزیزم...
مواظب باش! یکی داره‌میاد!...
ها! ها! ... ها! ... سلام! حالتون چطوره، آقای تن‌تن؟
ببینم، سام، دستورات من اجرا شده؟...
بله ارباب هالتری که خواسته بودید آماده است.
دوست عزیز، این هالتر رو که میبینی، میخوام به‌پاهای خوشگلت ببندم!... البته راه‌رفتن با این چندان آسان نیست! ها! ها! ها! مقصود ماهم راه‌رفتن تو نیست، ها! ها! ها!
نه، نه، باید شناکنی!... بله!... ها! ها! ها! ها! ها!... مسخره است، نه؟... این دریچه‌رو میبینی؟... زیرش دریاچه‌میشیگانه... حالافهمیدی؟... ها! ها! ها! دوازده‌مترعمقشه!... میخواهیم ببینیم چطوری روآب می‌مونی! البته تو... و این هالتر....
سگ لعنتی‌ات هم باهات میاد. شاید بتونه‌کمکی بهت بکنه... ها! ها! ها!
خداحافظ میلو!..
ترو ترک نمیکنم تن‌تن!
سفر بخیر!...
نامه‌ام‌رو به اعضای انجمن اینطوری تموم کن. تصدیق میکنیم که در برابرچشمان ما، تن‌تن‌خبرنگاردر حالیکه وزنه‌ای به‌سنگینی ۱۰۰ کیلو به‌پاهاش‌بسته شده بود به دریاچه میشیگان‌انداخته شد.
این نامه‌رو در ۱۰۰۰۰ نسخه‌تهیه کنید!...


خانمها و آقایان ، افتخار دارم که قویترین مرد روی زمین را بشما معرفی کنم : آقای بولیوار (هیپولیت) ، آقای بولیور (هیپولیت) الان در برابر شما چند چشمه هنرنمائی میکنند .
بولیوار
آقای بولیوار (هیپولیت) ، بایکدست این وزنه را بلند میکند. اینکار فقط در تخصص اوست. آقای بولیوار این حرکت را بالبخند برایتان انجام میدهند... شروع کن، آقای هیپولیت ! ...
هـن !
؟
؟!؟!
چکار داری میکنی؟ آبروم رفت !
تقصیر من چیه، قربان... من... من هیچ سر در نمیآرم... هالتر چوبی منو دزدیدن !...
تو هیچ سر در میاری، تن‌تن ؟...
بهیچوجه !... فقط می‌بینم که این هالتر روی آب مونده !
بزن اونطرف ، دیک... چیزی روی آبه...
پلیس
۳٤
خیلی جالبه !... واقعا "عجیبه !... هرگز همچین چیزی ندیده بودم !... یه آدمی رو به هالتر بستن... واون هنوز روی آبه...
پلیس
۳٤
فهمیدم ، هالتر چوبیه !...
عجله کن، آقای پلیس. کمک بخواه !... آدمکشها منو انداختن تو دریاچه! من جاشونو بلدم !... باید فوری دستگیرشون کرد.


اما !... مثل اینکه ترو میشناسم !... توتن‌تن نیستی؟... خوب ، دوست‌من ، بد شانسی آوردی چونکه : گرچه روی قایق نوشته شده پلیس ، اما ما اعضای‌همون باندی هستیم که ترو انداخته تو آب !...
!
?!
تن‌تن ، عجله کن !...وقتو از دست نده...
یه‌دقیقه، میلو، الان اومدم!
مواظب باش! بقیه هم سرازیر شدن...
بذار بیان !... حساب همشونو میرسم !...
خوب ، آقای قایق ران !... دلت چی میخواد ؟ مارو به نزدیکترین ایستگاه پلیس میبری ... یا ترجیح میدی با این بکوبم تو مخت ؟...
?!
... و سعی کن کلک نزنی . چهار چشمی مواظبتم !...
ناکس ، عین هرکوله!...



یک حادثه‌دیگری‌در ماجرای تن‌تن‌بوقوع پیوست. این‌خبرنگار معروف‌ودوست‌داشتنی چند روز پیش در ضیافتی‌که‌بافتخارش داده‌شده‌بود، بطورمرموزی ناپدید گردید. اینک باکمال خوشحالی، باطلاع شنوندگان عزیز میرسانیم که‌تن‌تن بمیان ما بازگشته و موجب دستگیر شدن اعضای سندیکای دزدهای شیکاگودرمرکزکارشان شده ۳۵۵۰ نفر دستگیر شده‌اند. اسناد تازه‌ای بدست آمده که سبب دستگیر شدن‌افراد دیگری از این باند خطرناک خواهد شد. این حادثه شهر شیکاگو را از افراد ناباب‌پاک خواهد کرد. آقای‌تن‌تن‌ضمن اطلاعاتی که به مطبوعات دادندگفتند: گانگسترها با او دشمنی سرسختانه‌ای داشتندوبخاطر مبارزه جسورانه‌اش که با آنان میکرد، چندین بار نزدیک بود کشته شود. امروز، بالاخره، او پیروز شده است. اطمینان داریم که تمام آمریکا از این خبرنگار سرشناس و شجاع، و سگ وفادارش، میلو، که توانستند سرانجام گانگسترهای‌شیکاگو را بزانو درآورند، سپاسگزارند!...
زنده باد تن‌تن و میلو
و پس از ضیافت‌هایی چند، تن‌تن سوار کشتی میشود تا به اروپا برگردد...
خیلی حیف شد... تازه داشتم به این کشور عادت میکردم...
دوووود





دورهٔ کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

جزیره سیاه	هفت گوی بلورین
هدف کره ماه	معبد آفتاب
روی ماه قدم گذاشتیم	تن تن درسرزمین طلای سیاه
اسرار اسب شاخدار	ماجرای «تورنسل»
تن تن در کنگو	انبار ذغال سنگ
سیگارهای فرعون	تن تن در تبت
گل آبی	جواهرات «کاستافیور»
گوش کنده شده	گنجهای «راکام»
عصای اسرارآمیز	ستاره اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلائی	تن تن در آمریکا

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های «تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه‌ها، مجموعه‌ای زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ ــ تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی ۹۸۱ / ۵۴/۹/۱ چاپ مشترک مدرن و مهتاب ــ تهران